

بسم الله الرحمن الرحيم

نسخه الکترونیک کتاب

## نوجوانان و آموزه‌های اخلاقی در

# سیره امام حسین علیه السلام

نویسنده: حمزه کریم‌خانی / ناشر و تهیه‌کننده: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

فهرست بخش سوم	فهرست بخش دوم	فهرست بخش اول
<b>اخلاق اجتماعی در سیره امام حسین (ع)</b>	<b>اخلاق خانوادگی در سیره امام حسین (ع)</b>	<b>اخلاق فردی در سیره امام حسین (ع)</b>
* اخلاق و جامعه	* اخلاق و خانواده	* آراستگی اخلاقی
* تقدیر از آموزگار	* مهربانی با فرزندان	* بردباری
* عیادت از بیمار	* مهربانی با خانواده	* گذشت
* نیکی به اندازه معرفت	* نهادینه کردن حجب و حیا	* فروتنی
* حفظ آبرو	* مراسم خواستگاری	* شجاعت
* سلام پیش از کلام	* دلسوزی در حق خویشان	0 شجاعت امام حسین (ع) در کربلا
* پاسخ مهمان نوازی	* احترام به برادر	0 شجاعت امام حسین (ع) در مدینه
* حمایت از بردگان	* وصیت برای بازماندگان	* بخشش
* اصلاح جامعه		0 بخشش امام حسین (ع) به کنیز
* خیرخواهی		* پاکیزگی
* هدایت و ارشاد		* مناجات
* برنامه‌ریزی		0 مناجات امام حسین (ع) در عرفات
* عمل به تکلیف		* یاد خدا
* پاسداری از حریم اهل بیت (ع)		* شکیبایی
* غیرت حسینی		* عزت نفس
* توتلی و تبری		* اطمینان و آرامش قلب
* پای‌بندی به پیمان		* سپاس‌گزاری
* یاری دین خدا		* گذشتن از همه چیز در راه خدا
* استقامت در راه حقیقت		0 عشق به علی (ع)
* انتخاب آگاهانه		* صبر در برابر مصیبت
* ایثار		* یاری و هم‌دردی
* دعوت از یاران		* نماز و قرآن
* نفی نژادپرستی		0 آخرین نماز
* عاشق‌پروری		* بی‌رغبتی به دنیا
* عشق به رهبر		* جوان‌مردی
* دعا به سالمند مجاهد		0 جوان‌مردی امام حسین (ع) در میدان نبرد
* غیرت دینی		* خوف از خدا
* شهادت‌طلبی		* اخلاص
* تربیت دینی یادگار برادر		
* پیشوای شهیدان		
* دعوت از مجاهدان		
* بازداشتن زنان از جهاد		
* زمزمه‌های هدایت‌گر		

## بخش اول: اخلاق فردی در سیره امام حسین علیه السلام

### آراستگی اخلاقی

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى. (اعلی: ۱۴ و ۱۵)

رستگار آن کس که خود را پاک گردانید و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد.

بر اساس بینش اسلامی، آفرینش انسان برای تزکیه نفس و رسیدن به کمال ماندگار است. سعادت حقیقی او، تقرب الهی است که در سایه بندگی خداوند متعال به دست می‌آید. کسی که نفس خود را با فضیلت‌های اخلاقی و بندگی خداوند پرورش دهد، می‌تواند دیگران را نیز با نور معرفت و ایمان، راهنمایی کند و به راه سعادت درآورد؟ در مقابل، آن که خود در طریق گمراهی است و بهره‌ای از حقیقت ندارد، چگونه از او انتظار دستگیری و هدایت می‌توان داشت؟

ذات نیافته از هستی بخش / کی تواند شود هستی بخش

امیر مؤمنان علی علیه السلام این حقیقت را در سخنی زیبا چنین بیان کرده است:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِرِّهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مَعْلَمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مَعْلَمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ. ۱

هر که خود را پیشوای مردم سازد، باید پیش از تعلیم دیگران، به تعلیم خویشتن بپردازد و باید تربیت با رفتارش، پیش از تربیت با زبانش باشد. آن که خود را تعلیم و تربیت کند، برای تعظیم شایسته‌تر است از آن که دیگری را تعلیم دهد و تربیت کند.

پیامبران الهی، پیشوایان معصوم و بزرگان دین، پیش از رسالت و هدایت با دوری از رذیلت‌ها و کسب فضیلت‌های اخلاقی، نفس خویش را آراسته و به بالاترین قله‌های کمال دست یافته بودند. این آراستگی و نورانیت از آنان، مشعل‌های فروزانی ساخته است که مردم در پرتو آن، در راه سعادت گام می‌نهند و به سوی کمال رهنمون می‌شوند.

در این میان، چگونگی تزکیه نفس و آراستگی روح و روان اهمیت دارد که قرآن کریم، راه‌های دست‌یابی به این مهم را استدلال عقلی، پند و اندرز، جدال احسن ۲ و آرایه‌های مناسبات ۳ دانسته است.

به جرأت می‌توان گفت یکی از بهترین و کوتاه‌ترین روش‌های تربیت، معرفی اسوه و تربیت عملی است. هر چه الگوی آرایه شده از کمال بیشتر و جاذبه فراگیرتری بهره‌مند باشد، این روش، کارایی بیشتری خواهد داشت؛ زیرا انسان به فطرت خود، الگوپذیر است. گفتنی است الگوهای پاک و بافضیلت نیز انگیزه و گرایش به پاکی و آراستگی به نیکی‌ها را در افراد جامعه می‌پروراند. بدین سبب، افراد پاک سرشتی که نفس خود را با آلودگی‌های اخلاقی دفن نکرده بودند، با دیدن رفتار پیامبران و امامان معصوم، به حقانیت راه آنان ایمان می‌آوردند و در راه سعادت گام می‌نهادند.

از این رو، ما نیز در این بخش، به بیان آموزه‌های اخلاقی امام حسین علیه السلام و معرفی الگوی کامل انسانیت در زندگی فردی و در بخش‌های آینده، به معرفی این آموزه‌ها در زندگی خانوادگی و اجتماعی می‌پردازیم.

۱. نهج البلاغه، حکمت، ۷۳

۲. نحل، ۱۲۵

۳. احزاب، ۲۱؛ ممتحنه، ۴ و ۶.

### بردباری

عصام بن مُضَلَّق می‌گوید: «هنگامی که وارد شهر مدینه شدم و شکوه و بزرگواری امام حسین علیه السلام را دیدم، رشک من برانگیخته شد و کینه‌ای که از وی در دل داشتم، تازه گشت. از وی پرسیدم: تو پسر ابوتراب هستی؟! امام حسین علیه السلام گفت: آری. من نیز به وی و پدرش دشنام دادم و هر آن چه می‌دانستم گفتم.

امام حسین علیه السلام با نگاهی برخاسته از مهر و عطوفت، چند لحظه به چهره‌ام خیره شد، سپس گفت: آسوده باش. از خدا برای تو و خودم آمرزش می‌طلبم. اگر از ما یاری بخواهی، یاری‌ات می‌کنیم و اگر مهمان نوازی خواهی، مهمان داری می‌شویم و اگر هدایت و راهنمایی بخواهی، تو را راهنمایی می‌کنیم.

من که بسیار پشیمان و سرافکنده شده بودم، سر به زیر انداختم و هیچ سخنی نگفتم. امام حسین علیه السلام دوباره گفت: بر تو سرزنشی نیست. امروز خدا تو را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است. آیا تو از اهل‌شام هستی؟ گفتم: آری. گفت: تبلیغات سوء، شما را چنین کرده است؛ گناه از دیگری است. حال اگر حاجتی داری، بگو. خواهی دید که به بهترین صورت، روا خواهد شد. عصام می‌گوید: زمین پهناور با همه وسعتش بر من تنگ شده بود و آرزو می‌کردم که زمین دهان باز کند و مرا فروبرد. آن‌گاه با شرمندگی فراوان، محضرش را ترک کردم و از آن پس در روی زمین، کسی نزد من از حسین و پدرش علیه السلام محبوب‌تر نبود.<sup>۱</sup>

آری، حسین کسی است که دل‌های سخت و سیاه دشمنان را چنین لطیف و نورانی می‌سازد و با حلم و بردباری، انسان‌ها را هدایت می‌کند. به راستی که حسین، آموزگار بشریت است و باید همگان در مکتب او چگونه بودن و چگونه زیستن را فرا بگیرند.

۱. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات هجرت، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۳۲.

### گذشت

روزی یکی از غلامان امام حسین علیه السلام، عملی را مرتکب شد که سزاوار کیفر بود. حضرت دستور داد وی را تنبیه کنند. غلام را گرفتند و آماده کیفر کردند. در این هنگام، غلام که با قرآن آشنایی داشت و عواطف پاک امام حسین علیه السلام را می‌دانست، بخشی از آیه ۱۳۴ سوره آل عمران را خواند: «وَ الْكَافِرِينَ الْعِظَىٰ؛ پرهیزکاران خشم خود را فرو می‌نشانند.» امام حسین علیه السلام فرمود: او را آزاد کنید. پس غلام قسمت دیگری از آن آیه را خواند: «وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ؛ از خطاکاران در می‌گذرند.» حضرت دوباره فرمود: از لغزش تو گذشتم و تو را بخشیدم. غلام قسمت آخر آیه را خواند: «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ خدا نیکوکاران را دوست دارد.» آن‌گاه امام، آن مظهر مهربانی پروردگار فرمود: برو، تو را در راه خدا آزاد کردم و بدان از این پس، حقوق و جیره‌ات دو برابر است.<sup>۱</sup>

این رأفت و رحمت از کسی است که زیر بار ذلت نرفت و در برابر زورگویان فاسدی چون یزید تا پای جان مقاومت کرد. باری، تنها فردی چون امام حسین علیه السلام به این آسانی از لغزش‌ها می‌گذشت و خطاکاران را می‌بخشید و رفتارش همانند سیره رسول خدا و بر قرآن مجید منطبق بود. در روایتی از امام سجاد علیه السلام آمده است: از پدرم امام حسین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «اگر کسی ناسزایم گوید و در این گوش - با اشاره به گوش راست خود - از من پوزش بخواهد، در گوش دیگر، عذرش را می‌پذیرم و او را عفو می‌کنم.»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، علامه محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۳ ق، ج ۳، ص ۴۴، ص ۱۹۵.

۲. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، پژوهشکده باقرالعلوم، نشر معروف، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۶۹۲.

### فروتنی

روایت شده است: «امام حسین علیه السلام از مسیری می‌گذشت که چند فقیر، پلاسی بر زمین افکنده بودند و تکه‌های خشک نان را می‌خوردند. آنان با دیدن حضرت گفتند: یابن رسول‌الله! بفرمایید شما هم از غذای ما میل کنید. امام نه تنها به آنان بی‌اعتنایی نکرد، بلکه با کمال فروتنی در کنار آنان نشست و چند لقمه‌ای با آنان هم غذا شد. سپس این آیه شریفه را قرائت فرمود: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ؛ همانا خداوند، مستکبران را دوست ندارد.» (نحل: ۲۳) آن‌گاه به آنان‌ها فرمود: من دعوت شما را قبول کردم، اکنون بر شماست که دعوت مرا بپذیرا باشید و به خانه من بیایید.

فقیران با خوشحالی، دعوت امام را پذیرفتند و همراه ایشان به خانه امام رفتند. حضرت به خدمتکار خویش دستور داد که هر آن‌چه از غذا در خانه دارد برای این میهمانان فراهم آورد و به شایستگی از آنان پذیرایی کند.<sup>۱</sup>

هم‌چنین گفته‌اند: «روزی میان امام حسین علیه السلام و برادرش محمد حنفیه، سخنی رد و بدل شد که پس از آن به ناراحتی از یکدیگر جدا شدند. پس از مدتی، محمد حنفیه در نامه‌ای به آن حضرت نوشت: «ای برادر! پدر من و تو هر دو علی علیه السلام است، ولی مادر تو فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که اگر مادر من پادشاه تمام زمین نیز بود، به مادر تو نمی‌رسید. چون نامه مرا بخوانی، به نزد من

بیا و مرا خشنود گردان که تو به فضل و احسان، از من سزاوارتری». هنگامی که نامه محمد به امام حسین علیه السلام رسید و حضرت، نامه او را خواند، بی‌درنگ به خانه وی رفت و به او مهربانی و عطف نشان داد. بدین ترتیب ناراحتی میان ایشان برطرف گردید.<sup>۲</sup>

۱. تاریخ چهارده‌معموم علیه السلام، علامه محمدباقر مجلسی، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۵۰۱.

۲. تاریخ چهارده‌معموم علیه السلام، علامه محمدباقر مجلسی، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۵۰۳.

## شجاعت

امام حسین علیه السلام روز جمعه وارد مسجد شد. معاویه بالای منبر بود و خطبه می‌خواند. حاضران چون متوجه حضور امام حسین علیه السلام شدند، از معاویه خواستند امام حسین علیه السلام نیز به منبر رود و خطبه‌ای بخواند. معاویه در برابر خواسته مردم تسلیم شد و از منبر پایین آمد. امام حسین علیه السلام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند و درود و سلام بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «از پدرم و او از جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده است: جبرئیل به من خبر داد که زیر ساق عرش نوشته است: «لا اله الا الله، محمد رسول الله». از دوست‌داران آل محمد هر کس به این معنی اقرار داشته باشد، روز قیامت وارد بهشت می‌شود.» معاویه با تعجب پرسید: «دوستان آل محمد کیستند؟ امام حسین علیه السلام فرمود: «آنان که به پدرم دشنام نداده‌اند»<sup>۱</sup>.

این شهامت و شجاعت امام حسین علیه السلام در محیط شام و مسجد اموی دمشق بسیار اعجاز‌آمیز بود؛ زیرا معاویه آن زمان به خطیبان دستور داده بود که بر بالای منبر، به علی علیه السلام دشنام دهند.

۱. تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، عمادزاده، قم، انتشارات آسوه، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۱۰۶.

## شجاعت امام حسین علیه السلام در کربلا

ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد: «کیست در شجاعت هم چون حسین بن علی علیه السلام؛ همو که در میدان پرحادثه کربلا، انبوه مردم بر او هجوم آوردند. در حالی که از برادران و اهل‌بیت و یاران خویش جدا شده بود، با شجاعت تمام، سپاه دشمن را درهم می‌شکست و تا زنده بود، تن به ذلت نداد و دست بیعت به سمت یزیدیان دراز نکرد تا به شهادت رسید»<sup>۱</sup>.

راوی می‌گوید: «به خدا سوگند! کسی جز امام حسین علیه السلام را ندیدم که دشمن او را احاطه کرده باشد و فرزندان و خویشان و اصحاب او را کشته باشند و او هم چنان محکم و قوی و استوار بماند. چون امام حسین علیه السلام بر دشمنان حمله می‌کرد، آنان هم چون گله گوسفند از سمت راست و چپ حضرتش پا به فرار می‌گذاشتند تا جان خود را از ضربه شمشیر امام حسین علیه السلام نجات دهند. در آن زمان، جنگ تن به تن در میان شجاعان عرب مرسوم بود و اهل کوفه، مردان جنگ و رزم بودند و در جنگ‌های ایران و شام و خوارج شرکت کرده بودند. با این حال، از رو به رو شدن با حسین، هراس داشتند و حتی در صورت جنگ گروهی، تاب نمی‌آوردند و از مقابل آن حضرت فرار می‌کردند»<sup>۱</sup>.

۱. شخصیت حسین بن علی علیه السلام قبل از عاشورا، محمدباقر مدرس بستان‌آبادی، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۹.

## شجاعت امام حسین علیه السلام در مدینه

روزگاری که ولید بن عُقبه، فرماندار مدینه بود، درباره یکی از باغ‌های امام حسین علیه السلام میان او و امام منازعه‌ای پیش آمد. امام حسین علیه السلام هر چه دلیل می‌آورد و احتجاج می‌کرد، ولید نمی‌پذیرفت و حرف خود را می‌زد. امام از جای برخاست و دستار ولید را از سرش باز کرد و آن را به گردن او پیچید. مروان بن حکم که در این صحنه حاضر بود، چون شجاعت بی‌نظیر امام حسین علیه السلام را دید از ترس عقب نشست و از این که کسی چنین جرأتی بر والی داشته باشد، در حیرت ماند. ولید که در برابر مروان قیافه حلم و خویشتن‌داری به خود گرفته بود، به این حقیقت اعتراف کرد که ملک، متعلق به حسین بوده و حق به جانب او است. امام حسین علیه السلام چون این سخن را شنید، همان باغ را به ولید بخشید و مجلس را ترک کرد.<sup>۱</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱.

## بخشش

عرب بیابانی به مدینه وارد شد و از سخی‌ترین مرد این شهر پرسش کرد. همگی امام حسین علیه السلام را به او معرفی کردند. مرد فقیر به جست و جوی امام حسین علیه السلام پرداخت و سرانجام او را در مسجد سرگرم نماز یافت. مرد فقیر عرض حاجت کرد و گفت: «ناامید نمی‌شود

آن کس که به تو امید داشته باشد». چون نماز امام به پایان رسید، برخاست و همراه فقیر به خانه رفت. سپس آن چه را در خانه داشت - که افزون بر چهار هزار دینار بود - در پارچه‌ای پیچید، به مرد فقیر داد و از کم بودن عطایش پوزش خواست. مرد عرب نگاهی به سگه‌ها کرد و حیرت زده شد. شاید با خود می‌گفت: عجب! این چه شخصیتی است که این همه به من بخشیده است و چنین عذرخواهی می‌کند؛ در حالی که نمی‌دانست کسی که اکنون در خانه اوست، در دامان علی و فاطمه علیه‌السلام؛ آن اُسوه‌های بذل و بخشش پرورش یافته است. خانواده‌ای که افطاری خویش را به مسکین و یتیم و اسیر داده و از جانب خداوند به بزرگی یاد شده‌اند: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا اسِيرًا» (انسان: ۱۸) آن گاه مرد فقیر به شدت گریست و گفت: چگونه این جوان مردی در زیر خاک پنهان شود؟<sup>۲</sup>

۱. و به [پاس] دوستی خدا، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند.

۲. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۳۱.

### بخشش امام حسین علیه‌السلام به کنیز

انس بن مالک می‌گوید: «نزد امام حسین علیه‌السلام بودم. کنیزی خدمتش آمد و یک دسته گل به آن حضرت هدیه کرد. حضرت دسته گل را گرفت و لبخندی زد و فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم. من از این کار امام تعجب کردم و گفتم: یا بن رسول‌الله! یک دسته گل آن قدر ارزش ندارد که به خاطر آن، این کنیز را آزاد کنید. حضرت فرمود: خداوند ما را این چنین تربیت کرده است که «هرگاه به شما درود گفته شد، در پاسخ آن درود بهتری بگویید یا مثل همان را پاسخ بدهید»<sup>۱</sup>. پس من در پاسخ تعارف او، بهترین هدیه را که آزادی او بود، برایش عطا کردم.<sup>۲</sup>

۱. نساء، ۸۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

### پاکیزگی

پاکیزگی یکی از نکات مهم در زندگی امام حسین علیه‌السلام است که جنبه‌های گوناگون آن در سیره امام به چشم می‌خورد. علاقه آن حضرت به عطر و بوی خوش، نشان دهنده اهمیت این موضوع نزد امام حسین علیه‌السلام است. ایشان حتی اهمیت دادن به این مسأله را به دیگران نیز سفارش می‌کرد و از عطرهایی که از مناطق گوناگون برایش هدیه می‌آوردند، به دیگران می‌بخشید. امام در همه جا و به همه کس، مشک و عطر می‌بخشید و حتی در سفر کربلا نیز عطریات به همراه داشت.<sup>۱</sup> گفته‌اند:

در شب عاشورا، پس از آن که یاران امام حسین علیه‌السلام از فرات به جانب خیمه‌های امام آمدند، حضرت به یاران خویش فرمود: «هر چه می‌خواهید آب بنوشید که آخرین روز شمامست و از این آب، وضو بگیرید و غسل کنید و لباس‌هایتان را بشویید که همین لباس‌ها، کفن‌های شمامست»<sup>۲</sup>. سپس خیمه‌ای برپا کردند و مشک و عطر فراوان در ظرف بزرگی ریختند و همه یاران به پاکیزگی و خوشبو کردن خود پرداختند.<sup>۲</sup>

۱. تاریخ زندگانی امام حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۴.

### مناجات

یکی از شب‌ها، امام حسین علیه‌السلام به همراه انس بن مالک در مسیری می‌رفتند تا این که به قبر خدیجه کبری علیها‌السلام رسیدند. در این هنگام، حضرت گریستن را آغاز کرد و به انس فرمود: «ای انس! تو می‌توانی بروی، من دوست دارم تنها باشم».

انس می‌گوید: «من خودم را از آن حضرت پنهان کردم. دیدم آن جناب به نماز پرداخت و نمازش بسیار طولانی گردید. در این حال شنیدم که با مولای خویش، این چنین زیبا مناجات می‌کرد: خدایا! پروردگارا! تو مولای من هستی، رحمت کن بر این بنده حقیر که پناهش تو هستی. ای خدای متعال! تو تکیه‌گاه منی، خوشا به حال کسی که مولایش تو باشی».

خوشا به حال کسی که از گذشته‌هایش پشیمان و نادم باشد و شکایت ناملایماتش را پیش تو آورد. چنین بنده‌ای، غم و اندوهی بیش از محبت مولایش ندارد. چون وقتی از غم و اندوه شکایت کند، مولایش او را اجابت می‌کند و لبیک می‌گوید. هرگاه گرفتار، در شب تاریک دست به دعا بردارد و تضرع کند، تو او را گرمی می‌داری و به لطف و کرم خویش نزدیک می‌کنی»<sup>۱</sup>.

۱. الخصائص الحسينية، شیخ جعفر شوشتري، قم، انتشارات دارالکتاب، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۴۴.

## مناجات امام حسین علیه السلام در عرفات

بشر و بشیر، پسران غالب اسدی می‌گویند: «عصر روز عرفه، در صحرای عرفات خدمت امام حسین علیه السلام بودیم. حسین به همراه گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان از خیمه‌ها بیرون آمدند و در نهایت خشوع و خضوع در سمت چپ کوه ایستادند. حسین رو به سوی کعبه، دست‌هایش را برابر صورت برداشت و مانند مسکینی که غذا بخواهد، این دعا را خواند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ...» ۱. در هنگام دعا، اشک از دیدگانش جاری بود. دعا را خواند تا به این جمله رسید: «... وَ أَدْرَأَ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ». سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کرد و با صدای بلند فرمود: «يَا أَسْمَعَ السَّمْعِينَ أَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا رَبِّ». و مکرر می‌فرمود: «یا ربّ» و کسانی که پیرامون حضرت بودند، با ایشان هم‌صدا شدند در حالی که اشک بر گونه‌هایشان می‌ریخت. بدین حالت مدتی گذشت تا این‌که آفتاب غروب کرد و حضرت به همراه اهل بیت و اصحابش به جانب مشعر الحرام روانه شدند» ۲.

۱. مفاتیح الجنان دعای عرفه.

۲. پرتویی از عظمت امام حسین علیه السلام، لطف‌الله صافی گلپایگانی، قم، انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۷۹، ص ۱۶۶.

## یاد خدا

یاد و ذکر خدا در سراسر گفتار و رفتار و حالات امام حسین علیه السلام و یاران او دیده می‌شود. سیدالشهدا علیه السلام همواره حتی در بحرانی‌ترین پیشامدهای زندگی به ویژه در کربلا، به یاد خدا و مناجات با او مشغول بود. در صبح عاشورا وقتی سپاه امام در برابر سپاه عمر سعد قرار گرفت و دو لشکر حق و باطل و نور و ظلمت در برابر هم صف‌آرایی کردند، چشم امام حسین علیه السلام انبوه لشکر دشمن افتاد که همگی نیزه‌ها و شمشیرهایشان را برای کشتن او و فرزندان و یارانش تیز کرده بودند. حسین دست‌های خود را به سوی آسمان برداشت و با معبود خویش چنین مناجات کرد: «پروردگارا! تو در هر غم و اندوهی، پناهگاه من هستی و در هر پیشامد ناگواری، مایه امید منی و در هر مشکل و حادثه‌ای که برایم پیش آید، تو امید و اعتماد من هستی. آن گاه که رنج و غم‌های کمرشکن بر من وارد و دل‌ها در برابرش آب می‌شود و راه هر گونه چاره اندیشی، مسدود می‌گردد، تنها به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران بی‌زاری و قطع امید کرده‌ام و تنها تو بوده‌ای که به کمک من رسیده و غم و اندوه و مصیبت مرا زدوده‌ای و از اندوه و غصه نجاتم بخشیده‌ای. خدایا! تو ولیّ هر نعمت و صاحب هر حسنه‌ای و تو مقصد و مقصودی» ۱.

۱. فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۴۶۴.

## شکیبایی

امام حسین علیه السلام الگوی صبر و استقامت در همه زمان‌هاست و باید انسان‌ها در هر شرایطی و در برابر هر گونه حوادث و مصیبت‌ها و مشکلات با پیروی از این امام بزرگ، جز استقامت و پیروزی به چیز دیگر نیاندیشند؛ زیرا امام حسین علیه السلام از همان آغاز کودکی تمام مصایب پدرش را به چشم خویش دید و صبر کرد. او جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، شهادت مظلومانه پدر خود؛ علی علیه السلام فشارهای دستگاه حاکم به برادرش؛ امام حسن علیه السلام، صلح اجباری، عمل نکردن معاویه به آن پیمان و جنایاتی را که در مدت ۲۰ سال نسبت به دوستان و شیعیان علی علیه السلام انجام داد، دیده و استقامت ورزیده بود. پس از معاویه نیز شخصیتی پست‌تر از او مانند یزید را می‌دید که بر جایگاه خلیفه مسلمانان نشسته است و آن همه ظلم و جنایت و فساد روا می‌دارد. به همین دلیل، هنگامی که مسأله بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام مطرح شد، او برای حفظ آزادی و عزت و شرف خود، با یزید دست بیعت نداد و بدین گونه حادثه عظیم عاشورا پیش آمد که در این جا نیز صبر حسین بر مصایب، بسیار آموزنده است.

در روز عاشورا، سپاه سی هزار نفری دشمنانی که قساوت، جاهلیت و پستی سراسر وجود آنان را تسخیر کرده بود، در برابر ۷۲ تن سپاه امام که همگی نور و ایمان بودند، صف کشیدند. هرگاه امام حسین علیه السلام، آن پیشوای مهربان می‌خواست آنان را موعظه و هدایت کند تا شاید پند گیرند و دست از ظلم و جنایتشان بردارند، او را با تیر و شمشیر و نیزه و سنگ پاسخ می‌گفتند.

آری، با وجود این‌که پیر و جوان، دوست و فرزند و کودک و طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام، ناجوانمردانه در برابر چشمان وی به شهادت رسیدند، ولی نه تنها از صبر و استقامت والای امام حسین علیه السلام ذره‌ای کم نشد، بلکه هر چه به زمان شهادت نزدیک‌تر می‌شد، چهره‌ای شاداب‌تر می‌یافت. به همین دلیل، هنگام افتادن پیکر نیمه جانش بر زمین فرمود: «صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ ... صَبْرًا عَلَى حُكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ» ۱ و این صبر حسین بود.

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۵۷۲.

## عزت نفس

در فردا روز دیدار والی مدینه با امام حسین علیه السلام جهت بیعت گرفتن برای یزید، حسین به مروان بن حکم برخورد. مروان به وی گفت: «یا ابا عبد الله! من به شما نصیحتی دارم، از سخن من پیروی کنید». امام فرمود: «نصیحت تو چیست. بگو تا بشنوم؟» مروان گفت: «من تو را به بیعت یزید فرا می خوانم تا برای دین و دنیای تو خیر باشد». حسین با استواری تمام فرمود: «أَنَا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». اینک باید فاتحه اسلام را خواند که مسلمانان، به خلیفه ای مانند یزید گرفتار شده اند.» سپس با حالت خشم و ناراحتی به مروان گفت: «وای بر تو، مرا به بیعت یزید می خوانی؟ او مردی فاسق است. همانا سخن به افراط گفتم. ای گمراه بزرگ! من تو را به جرم ناسزاگویی ملامت نمی کنم؛ زیرا تو آن ملعونی هستی که به زبان پیامبر، نفرین شده ای و این در حالی بود که تو در صلب پدرت؛ حکم بن عاص قرار داشتی و کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را نفرین کند، از او جز این توقعی نیست. ای دشمن خدا! به هوش باش که ما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستیم؛ حق در خانواده ماست و زبان ما به حق و حقیقت گشوده می شود. من از رسول خدا شنیدم که فرمود: خلافت به آل سفیان و بر طلقا و فرزندان آنان حرام است.»<sup>۲</sup>

در روز عاشورا هم به او گفته شد تسلیم حکم یزید باش و با او بیعت کن تا از جنگ با تو خودداری کنیم. حضرت فرمود: «نه، به خدا سوگند! من، خود را با دست خویش ذلیل شما نخواهم کرد و دست بیعت به یزید نمی دهم و هم چون بردگان فرار نمی کنم و مردن با عزت، بهتر از مرگ با ذلت است.»<sup>۳</sup>

به درستی که من در چنین محیط ذلت باری، مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم.<sup>۴</sup>

در میدان نبرد نیز می سرود: «أَلَمَوْتُ أُولَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَ الْعَارُ أُولَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ؛ مرگ بهتر از پذیرش ننگ و عار است و پذیرفتن ننگ و عار، بهتر از پذیرش آتش دوزخ است.»<sup>۵</sup>

۱. طلقا، آن دسته از افرادی را گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در روز فتح مکه، آنان را آزاد کرد مانند: ابوسفیان و معاویه.

۲. شخصیت امام حسین علیه السلام، قبل از عاشورا، ج ۱، ص ۱۲۷

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱

۴. همان، ص ۱۹۲

۵. همان.

## اطمینان و آرامش قلب

امام باقر علیه السلام می فرماید: «روز عاشورا هنگامی که خطر دشمن بیشتر می شد، اصحاب امام حسین علیه السلام به چهره آن حضرت نگاه می کردند و می دیدند صورت آن بزرگوار می درخشد و دلش آرام است. امام که از اسرار درونی اصحاب آگاه شد، به آنان فرمود: ای رادمردان! نگران نباشید که با مرگ افتخار آمیز، از همه نگرانی ها نجات می یابید و به نعمت جاودانه و بهشت برین رو می آورید.»<sup>۱</sup>

هلال بن نافع می گوید: «من از حسین تعجب می کنم که هر چه به وقت شهادتش نزدیک تر و کار بر او سخت تر می شد، چهره اش برافروخته می گردید؛ مانند انسانی که به وصل نزدیک تر می شود. حتی هنگامی که در قتل گاه، آخرین نفس ها را می کشید، روشنی چهره اش چنان مرا مجذوب خود کرد که کشته شدن او را فراموش کردم.»<sup>۲</sup>

همه این فرازها، نشان دهنده معرفت و عشق والای حسین به پروردگار خویش است؛ زیرا او آن سوی جهان مادی را می بیند و سختی ها و رنج های این جهان مادی و محدود برای او ارزشی ندارد. شاگردان مکتب حسین، مانند بُرَیْر و عبدالرحمن نیز چنین بودند که در آستانه مرگ و شهادت، شادی می کردند و دلیل آن را فرا رسیدن لحظه دیدار پروردگار اعلام می داشتند.<sup>۳</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷

۲. زندگانی امام حسین علیه السلام، سید محمد صفی، قم، انتشارات اهل بیت، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۴۳

۳. سیما امام حسین علیه السلام، علی اکبر بابازاده، قم، انتشارات دانش و ادب، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۵

## سپاس گزاری

امام حسین علیه السلام در عصر عاشورا پس از کارزاری سخت، با بدنی غرق به خون، گام در مسلخ عشق و سر بر تیغ دشمنان گذارد و با صلابت و مردانگی و به دور از ذلت و خواری، آماده پرواز به سوی پروردگار خویش شد. او در آن هنگام، لب های خونین خویش را به آرامی تکان

می‌دهد و چنین زمزمه می‌کند: «بارالها! منزلت بسی فرازمند، جبروت بسی بلند و قدرتت از هر نیرویی بالاتر است. از هر آن چه آفریدی، بی‌نیازی و به بندگانت، از هر کسی نزدیک‌تر هستی ...»

پروردگارا! در برابر قضا و قدر تو، شکیبیا هستم. ای آن که هیچ معبودی جز تو نیست و ای فریادرس دادخواهان که جز تو، صاحب اختیاری ندارم. بر حکم و تقدیرت صابرم، ای دادرسی پناهان! ای پیوسته بی‌پایان!«<sup>۱</sup>

امام در این لحظات نیز شکر و سپاس خدا و یاد او را فراموش نمی‌کند و با وجود بلا و مصیبت بزرگی که به او و اهل‌بیت و یارانش رسیده است، چنین محکم و استوار به قضا و قدر الهی گردن می‌نهد و به زیبایی، پروردگارش را حمد و ثنا می‌گوید.

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه‌السلام، ص ۵۷۱.

### گذشتن از همه چیز در راه خدا

روز عاشورا، اصحاب همگی به شهادت رسیده بودند و اکنون نوبت بنی‌هاشم بود که در راه حسین جان فشانی کنند. علی اکبر علیه‌السلام، جوان رعناي امام حسین علیه‌السلام، اولین کسی بود که آماده نبرد می‌شد. او جوانی دلاور و پرشور و جنگ‌جوی بی‌همانند بود. سیمایی ملکوتی داشت و ایمانی بس والا. نزد پدر آمد تا از او اذن نبرد بگیرد. نگاه امام حسین علیه‌السلام به علی دوخته شد و اشک در چشمانش حلقه زد؛ زیرا می‌دید اگر علی اکبر علیه‌السلام جوان به میدان رود، تا لحظه‌ای دیگر زیر سم اسبان دشمن خواهد بود و این شبیه پیامبر هم‌چون گل در چنگ توفان، خزان زده و پرپر می‌شود. با این حال، حسین، قرآن ناطق است و همه کردار و گفتارش بر کلام وحی استوار شده است که می‌گوید: «مؤمن هنگام ضرورت و نیاز باید خدا و پیامبر و جهاد در راه خدا را بر خانه، کار، قوم، زن، فرزند، پدر، برادر و خانواده خود برتری دهد و به سوی جهاد بشتابد.»<sup>۱</sup>

آری، این الهام و بنیاد فکری است که موجب می‌شود امام هر چه دارد حتی عزیزترین کس خود را در راه هدف مقدس خویش فدا کند و به همه مصیبت‌ها و سختی‌ها تن در دهد.

امام حسین علیه‌السلام، بی‌درنگ، به فرزندش اجازه رفتن به میدان داد که این در مورد کمتر کسی از اصحاب و بنی‌هاشم، رخ داد. علی سوار بر اسب شد و آهنگ میدان کرد و پدر با حسرتی دردناک آمیخته با شوقی وصف‌ناپذیر از تماشای قد و بالای فرزندش، او را بدرقه کرد. آن‌گاه حسین سر به جانب آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! شاهد باش که شبیه‌ترین کس به پیامبرت؛ در چهره و گفتار و منطق را به سوی این مردم کوردل فرستادم. خدایا! جمع اینان را که مرا به سوی خود دعوت کردند سپس به روی ما شمشیر کشیدند، پراکنده ساز و برکاتت را از اینان بگیر.»

علی اکبر در صحنه نبرد، با سلحشوری و قدرتی شگرف جنگید و گروهی از دشمنان را به خاک افکند، ولی نبرد در شراره سوزان آفتاب کربلا، او را به شدت تشنه و خسته کرد.

به همین دلیل، برای نوشیدن جرعه‌ای آب به خیمه‌گاه برگشت تا بیش‌تر و بهتر مبارزه و نبرد کند. او به سمت خیمه‌ها آمد، ولی آبی در خیمه نبود... علی دوباره با همان حال به رزم‌گاه شتافت و به پیکار پرداخت. سرانجام، دشمن که از این همه قدرت و شهادت او درمانده شده بود، از هر سو بر او یورش آورد و با ضربت‌های پی در پی، علی اکبر را از پای درآوردند و بر زمین افکندند.

گویی ستاره‌ای از آسمان فرود می‌آید و بر خاک می‌افتد. حال این حسین است که با شتاب به سوی جگر گوشه‌اش علی می‌دود و کنار پیکر فرزندش می‌نشیند. سر او را از روی خاک بر می‌دارد و به دامن می‌گیرد. چون دلش آرام نمی‌شود، صورتش را بر گونه‌های پسرش می‌گذارد. سپس رو به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌فرماید: «خدایا! این قربانی را از ما، در راه اسلام بپذیر.»<sup>۲</sup> این صدای رسای را همگان شنیده‌اند و روحیه بزرگ او که از خودگذشتی در راه هدف سرشار است، بشر را به حیرت فرو برده است.

۱. توبه، ۲۴.

۲. قصه کربلا، علی نظری منفرد، قم، انتشارات سرور، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۳۰.



## عشق به علی علیه السلام

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «روزی به مروان بن حکم برخورد کردم. او از نام من پرسید: گفتیم: علی بن الحسین علیه السلام هستیم. پرسید: نام برادرت چیست؟ گفتیم: علی بن الحسین. مروان از روی ناراحتی گفت: علی، علی؟! پدرت می‌خواهد همه فرزندانش را علی بنامد؟! هنگامی که نزد پدرم رفتم، دیدارم را با مروان، برای او بیان کردم. پدرم از سخن مروان ناراحت شد و گفت: وای بر پسر زن کبود چشم (مروان)! اگر من صد پسر داشتم، بدون استثنا دوست داشتم نام همه آن‌ها را علی بگذارم.»<sup>۱</sup>

این شدت عشق و علاقه امام حسین علیه السلام به علی علیه السلام تنها دوست داشتن عادی و علاقه عاطفی پسر به پدر نیست، بلکه عشق و علاقه به مولا و رهبر شیعیان است. نام علی، رمز شناسایی شیعیان در هر نقطه از این جهان پهناور است و با شنیدن این نام، همه خوبی‌ها و فضیلت‌ها، به یکباره در ذهن افراد تداعی می‌شود؛ زیرا علی؛ یعنی عصاره همه فضیلت‌ها، زیبایی‌ها، کمال‌ها و پاکی‌ها.

۱. داستان‌هایی از زندگانی امامان شیعه، محمدحسن حایری یزدی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۴۶.

## صبر در برابر مصیبت

عصر عاشورا، میدان نبرد از رزم‌آوران بنی هاشم و دیگر اصحاب باوفای حسین تهی گشته بود و حسین، قهرمان این میدان، یگه و تنها در برابر سیاه‌ترین سپاه تاریخ، فریاد «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ یَنْصُرُنِی» سر می‌داد تا طنین آن، انسانیت و وجدان‌های خفته را بیدار کند: «آیا حق طلب و دادخواهی هست که به خدا روی آورد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دفاع کند؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا، به یاری ما بشتابد؟».

شگفتا از این سقوط و انحطاط بشریت که گویی مسخ شده‌اند! حقیقت را می‌بینند و ندایش را می‌شنوند، ولی جز سکوت پاسخی ندارند. آری، آن قدر بر دل‌هایشان، سیاهی نشسته‌است که نه می‌بینند و نه می‌شنوند.

هنگامی که امام در آخرین دعوتش، پاسخ منفی شنید، به خیمه‌گاه برگشت تا با اهل بیتش، وداع کند. همگان از خیمه‌ها بیرون دویدند و دور امام حلقه زدند و صدای شیون و گریه بلند کردند؛ زیرا این آخرین دیدارشان با خورشید بود.

امام، فرزند شیرخوارش را طلبید تا با او هم وداع کند. هنگامی که او را آوردند، حضرت جلو خیمه‌ها نشست و کودک خردسالش را که از شدت عطش در گرمای سوزان کربلا، بی‌تاب شده بود، به دامن گرفت. امام می‌خواست در این واپسین لحظه‌ها، از او بوسه بگیرد که ناگاه از سوی سپاه دشمن که روح یزیدی و فرهنگ اموی بر آن سایه افکنده بود و هیچ انسانیت و مردانگی در آنان یافت نمی‌شد، تیری زهرآلود پیش از پدر، گلولی نازک کودک را بوسه داد.

الله‌اکبر از این همه قساوت و جنایت. به راستی، امویان، سیاه‌ترین صفحات تاریخ را به نام خود ثبت کردند و عقل و وجدان از این همه نادانی آنان حیران است. آخر این کودک با چه کسی سر جنگ دارد که این‌گونه در اوج بی‌رحمی، او را به شهادت می‌رسانند؟ امام که هم‌چنان فرزندش را در آغوش داشت، مشتی از خون گلولی کودک خویش را برگرفت و به سمت آسمان پاشید و فرمود: «ای مهربان‌ترین مهربانان! آن‌چه این مصیبت‌ها را بر من آسان می‌سازد، این است که تو می‌بینی.»<sup>۱</sup>

۱. معالی السیطین، شیخ محمد مهدی حایری، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۴۲۴.

## یاری و هم‌دردی

محمدبن بشر خضرمی یکی از یاران امام حسین علیه السلام بود که در شب عاشورا به او خبر رسید پسرت در مرز ری به دست دشمنان اسیر شده‌است. محمد با شنیدن این خبر گفت: «خودم و پسر من را در راه خدا به حساب می‌آورم. دوست ندارم که پسر من در تنگنا باشد و من پس از او باقی بمانم.» هنگامی که امام حسین علیه السلام سخن او را شنید، گفت: «خدا تو را رحمت کند، بیعت من را از تو برداشتم؛ آزاد هستی. اکنون برو برای آزادسازی فرزندت تلاش کن.» محمدبن بشر، یار باوفا و دلاور امام حسین علیه السلام گفت: «درندگان مرا بدرند و زنده بخورند، اگر از شما جدا گردم و از شما که تنها در برابر این همه سپاه دشمن هستید، دور شوم.»

امام، آن مظهر مهربانی و فداکاری پس از آن که خودداری محمد را از رفتن برای آزاد کردن فرزندش دید، پنج لباس یمانی که قیمت آن‌ها هزار دینار بود، به او داد و فرمود: «این‌ها را به فرزند دیگری بده تا آن‌ها را به عنوان هدیه نزد کفار ببرد و فرزندت را آزاد گرداند.»<sup>۱</sup>

این جلوه کوچکی از ایثار و فداکاری یاران باوفای امام بود که حتی در سخت‌ترین شرایط که کمتر کسی می‌تواند در برابر احساسات و عواطف پدری تحت تأثیر قرار نگیرد، امام را تنها نگذاشت.

در حادثه عاشورا، نمونه‌های فراوانی از این‌گونه فداکاری به چشم می‌خورد که از آن جمله می‌توان به کلام اصحاب باوفای امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا اشاره کرد؛ آن‌جا که مسلم بن عوسجه به امام گفت: «هرگز از تو جدا نخواهم شد. حتی اگر برای جنگ با آنان، سلاحی نداشته باشم، با سنگ می‌جنگم تا همراه تو به شهادت برسم». ۲. سخنان دیگر اصحاب هم چون حبیب، زهیر و نافع نیز جلوه‌های روشن و ماندگاری از ایثارگری و فداکاری آنان است.

۱. اعیان الشیعه، سیدمحسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق، ج ۱، ص ۶۰۱.

۲. وقعه‌الطف، آبی مخنف، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۹۸.

## نماز و قرآن

عصر روز نهم محرم بود که عمرسعد، فرمان حمله به خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام را صادر کرد و لشکریان به سوی چادرهای امام حرکت کردند. امام حسین علیه‌السلام در بیرون خیمه به شمشیر خود تکیه داده و خواب سبکی چشمانش را گرفته بود. زینب کبری علیهاالسلام هنگامی که هیاهوی لشکر عمرسعد را شنید و جنب و جوش آنان را دید، با شتاب نزد برادر آمد و عرض کرد: «ای برادر! گمان می‌کنم دشمن حمله کرده است و اکنون به خیمه‌های ما نزدیک می‌شوند».

حضرت خطاب به عباس علیه‌السلام فرمود: «برادر! جانم به قربانت، بر مرکب خویش سوار شو و با این قوم ملاقات کن و انگیزه آنان را از این هیاهو بپرس». عباس علیه‌السلام به همراه گروهی از اصحاب حسین، در برابر سپاه عمرسعد که شمشیرشان را برای جنگ تیز کرده بودند، قرار گرفت و از انگیزه این کارشان پرسید. عمرسعد گفت: «از سوی ابن‌زیاد فرمان رسیده است که شما هم‌اکنون یا باید بیعت کنید یا به جنگ تن دهید».

عباس علیه‌السلام به سوی برادرش بازگشت و پاسخ آنان را به امام عرض کرد. امام فرمود: «برادرم! به سوی آنان بازگرد و اگر توانستی، امشب را مهلت بگیر و جنگ را به فردا موکول کن تا امشب را به نماز و استغفار و مناجات با پروردگارمان بپردازیم. خدا می‌داند که من نماز و قرآن خواندن و استغفار و راز و نیاز با او را دوست دارم و به آن عشق می‌ورزم». عباس علیه‌السلام دوباره به جانب سپاه دشمن بازگشت و سخن امام را به آنان رساند. این پیشنهاد در میان فرماندهان سپاه عمرسعد مطرح شد و پس از سخنان ضد و نقیض، قرار شد که آن شب را به امام حسین علیه‌السلام و اصحابش مهلت دهند.

امام در آن شب به همراه اصحاب و یارانش به نماز و دعا و تلاوت قرآن و مناجات پرداختند. چنان که راوی می‌گوید: «در آن شب، جنب و جوش عجیب و نشاط فوق‌العاده‌ای به چشم می‌خورد. امام حسین علیه‌السلام و یارانش تا صبح ناله و زاری و مناجات کردند و زمزمه‌هایشان هم‌چون آوای بال زنبور عسل شنیده می‌شد. عده‌ای در حال رکوع بودند و بعضی در حال سجده و جمعی ایستاده و تعدادی نشسته با معبود خویش، نیایش و مناجات می‌کردند» ۱.

چنین بود سیره امام حسین علیه‌السلام که در همان شب، هنگامی که عده‌ای از سپاه عمرسعد، گذرشان به خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام و یارانش افتاد و آنان را چنین غرق در مناجات و عبادت دیدند، آنان نیز به امام پیوستند. ۲

۱. لهوف، سیدبن طاووس، قم، انتشارات انوار الهی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۷.

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

## آخرین نماز

نزدیک ظهر عاشورا بود که یکی از اصحاب امام حسین علیه‌السلام به نام ابوتمامه صائدی خدمت امام عرض کرد: «یا ابا عبدالله! وقت نماز رسیده است و ما دلمان می‌خواهد برای آخرین بار در زندگی، با شما نماز جماعت بخوانیم». حضرت به او نگرست و تصدیق کرد که وقت نماز شده است. سپس خطاب به ابوتمامه فرمود: «نماز را یادآوری کردی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد».

امام در میدان جنگ و درگیر و دار نبرد و میان آن همه تیر و نیزه و شمشیر، آماده نماز شد و به همراه یاران به سخن گفتن با معبود خویش سرگرم گشت. آری، این آخرین نماز حسین بود، ولی چه نمازی و در چه وضعیتی؟! وضع حسین یک وضعیت خاص بود؛ زیرا او و یارانش که از دشمن چندان دور نبودند، از حمله ناجوانمردانه آنان در امان نبوده و دشمن عده‌ای از اصحاب حضرت را که در مقابل ایشان سپر شده بودند، آماج تیر و نیزه کرد و بعضی از آنان را به خاک و خون کشید. ۱

حسین در سخت‌ترین شرایط، در اول وقت به نماز می‌ایستد تا به همگان بفهماند که او برای حفظ دین و اقامه نماز می‌جنگد، نه برای به قدرت رسیدن و حکومت کردن. مگر قیام حسین جز برای نماز و احکام دیگر خدا صورت گرفته بود؟ آیا جز این است که آنان برای زنده ماندن احکام الهی، خاک کربلا را با خونشان رنگین ساختند و صفحات تاریخ بشری را با ایثارشان آراستند؟ اینک این سلوک حسینی و این کردار پیروان حسین. بجاست که از خود بپرسیم چقدر به سیره و سلوک حسین نزدیک هستیم.

۱. وقعه‌الطف، ص ۲۲۹.

### بی‌رغبتی به دنیا

شخصی خانه بسیار مجللی برای خود ساخت. پس از پایان ساختمان نزد امام حسین علیه‌السلام رفت و عرض کرد: خانه‌ای ساخته‌ام و اکنون دوست دارم شما وارد آن خانه شوید و برایم دعا کنید. امام نیز با آن مرد به سوی خانه‌اش حرکت کردند. حضرت چون وارد آن بنای بزرگ شد، با تعجب و تأسف نگاهی به اطراف آن خانه کرد و فرمود: خانه خودت (منزل اصلی، سرای آخرت) را ویران ساخته‌ای و به آبادانی خانه دیگری پرداخته‌ای که فانی است. هر چند با این کار خود را نزد مردم عزیز و بزرگ داشته‌ای تا آنان، تو را به بزرگی نگاه کنند، ولی بدان نزد اهل آسمان، پست و کوچک شمرده می‌شوی و تو را دشمن می‌دارند. ۱

افراد ثروتمند به جای آن که اندکی به طبقات محروم و بی‌بضاعت جامعه کمک کنند تا فاصله طبقاتی در جامعه کمتر شود، روز به روز بر ثروت و امکانات رفاهی‌شان می‌افزایند و با داشتن تجملات، بیش‌تر خودنمایی می‌کنند تا در نظر دیگران، بزرگ و عزیز به حساب آیند. بنا بر سخن امام، این گونه افراد نزد اهل آسمان، خوار و کوچک خواهند بود.

بهترین نشانه زهد کامل امام حسین علیه‌السلام همان فداکاری و گذشت آن حضرت از جان خود و جوانان و برادران و اصحابش بود. اگر دنیا و مال و نعمت آن در نظر کسی بی‌ارزش نباشد، نمی‌تواند در راه حق و یاری دین خدا این گونه پایداری و استقامت کند؛ یعنی قطعه قطعه شدن بدن عزیزانش را ببیند، صدای ناله کودکانش را از شدت عطش بشنود و گریه و شیون زنان و بچه‌ها، دل پر مهر و عطف او را به درد آورد، ولی هم‌چنان در راه حق و حقیقت، محکم و پابرجا باقی بماند و کوچک‌ترین سستی و نرمش در برابر باطل از خود نشان ندهد. به راستی که زهد واقعی همین است.

۱. سیره امام حسین علیه‌السلام، محسن غفاری، تهران، انتشارات آزادی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۶۹.

### جوان‌مردی

امام حسین علیه‌السلام در مسیر خود به کوفه، از سرزمین اشراف گذشت و به اصحاب خود دستور داد آب فراوانی بردارند و همه مشک‌ها را پر کنند. یاران حسین نیز به دستور امام، آب زیادی برداشتند و حرکت کردند. در منزل‌گاه بعدی به نام ذوحسم، به سپاه حرّ بن یزید ریاحی برخوردند که مأمور بودند امام حسین علیه‌السلام را نزد ابن زیاد ببرند. در آن گرمای شدید، فریاد العطش سربازان حرّ که سخت تشنه شده بودند، بلند بود.

حسین، آن یگه تاز میدان جوان‌مردی و انسانیت، به یاران خویش دستور داد تا نه تنها سپاهیان دشمن، بلکه اسب‌ها و مرکب‌هایشان را نیز سیراب کنند. علی بن طعان محارمی می‌گوید: من آخرین نفر از سپاه حرّ بودم که امام حسین علیه‌السلام با دست خود، من و اسبم را سیراب کرد. چون فشار آب از دهانه مشک زیاد بود، آن حضرت لبه مشک را به عقب برگرداند تا فشار آب کم شود و من به راحتی آب بخورم. ۱

۱. سیمای امام حسین علیه‌السلام ج ۱، ص ۶۵.

### جوان‌مردی امام حسین علیه‌السلام در میدان نبرد

هنگامی که حسین علیه‌السلام به میدان نبرد رفت، تنها و بدون یاور بود؛ زیرا یارانش همگی کشته شده و نور چشمانش نیز جان باخته بودند. از دلیری رنج دیده، مصیبت کشیده، تشنه‌کام و دشنام شنیده، جز کشتار و انتقام، انتظاری نیست. با این حال، حسین عقده‌ای در دل نداشت و مرد انتقام نبود، بلکه هم چون خورشید از سر عطفوت، پرتو افشانی می‌کرد و انسانیت و جوان‌مردی در وجودش موج می‌زد.

در این هنگام، تمیم از سپاه یزیدیان به میدان آمد و میان او و حسین جنگی آغاز شد. چیزی نگذشت که پای تمیم قطع شد و بر روی زمین افتاد و دیگر توان حرکت نداشت و فریادش بلند شده بود. حسین که کنار او ایستاده بود، گفت: من چه کمکی می‌توانم به تو بکنم؟ تمیم پاسخ داد: قوم مرا ندا کن که بیایند مرا ببرند. امام حسین علیه‌السلام ندا کرد و آن‌ها آمدند و تمیم را به سمت سپاه دشمن بردند. باید گفت قهرمانان جنگ در چنان ساعتی، کوچک‌ترین مهلتی به دشمن نمی‌دهند و هر چه زودتر وی را به دیار نیستی می‌فرستند تا انتقام بگیرند و عقده‌های خود را باز کنند و بر شمار کشتگان بیافزایند، باری، امام حسین علیه‌السلام که قهرمان میدان جنگ بود، هیچ عقده‌ای در دل نداشت تا انتقام گیرد. او خود، دشمنش را آزاد کرد و از خونش در گذشت.<sup>۱</sup>

۱. پیشوای شهیدان، سیدرضا صدر، قم، انتشارات سازمان تبلیغات، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۸۱.

## خوف از خدا

هرگاه امام حسین علیه‌السلام می‌خواست برای نماز، وضو بگیرد، از ترس خداوند متعال، رنگ رخسار مبارکش دگرگون می‌شد و بدنش سخت می‌لرزید. هنگامی که از ایشان درباره خوف و ترس از خدا پرسیده می‌شد، می‌فرمود: «روز قیامت کسی در امان نخواهد بود، مگر آن که در دنیا از خداوند خوف داشته باشد.»<sup>۱</sup> ایشان هم‌چنین فرمود: «آرامش خاطر در پیشگاه خدا تنها برای کسانی است که در دنیا با خوف و خشیت خدا زندگی کنند.»<sup>۲</sup>

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه‌السلام، ص ۸۲.  
۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

## اخلاص

گوهر کمیاب و گران‌بهای «اخلاص»، پیام دیگری از عاشورای امام حسین علیه‌السلام است و اخلاص در نیت، عمل و مشارکت، در نهضت امام حسین علیه‌السلام موج می‌زند. امام حسین علیه‌السلام پیش از خروج از مدینه در خطبه‌ای فرمود: «خدایا! تو می‌دانی آن چه از ما بود، هرگز نزاع به سر قدرت و دنبال کالای دنیا رفتن نیست، بلکه می‌خواهیم نشانه‌های دین و مکتب را آشکار کنیم و با اصلاح جامعه، ستم‌دیدگان را ایمن گردانیم و فرایض و سنن تو را اجرا کنیم.»<sup>۱</sup>

عابس بن ابی شیبیب می‌گوید: «من با شمشیرم در راه شما تیغ می‌زنم و جهاد می‌کنم تا به دیدار خدا بروم و با این کار جز به پاداش الهی، چشم ندوخته‌ام و چیزی نمی‌خواهم.»<sup>۲</sup> دیگر یاران امام حسین علیه‌السلام نیز این‌گونه بودند، که در سایه اخلاص آنان، نهضت عاشورای حسین، با گذشت زمان، نه تنها کهنه و فراموش نشد، بلکه روز به روز بر جلوه و جاذبه آن افزوده گشت :

قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ وَفَرَادَى؛ (سبأ: ۴۶)

بگو همانا شما را به یک چیز موعظه می‌کنم، این که دو تا دو تا [جمعی] یا به تنهایی برای خدا قیام کنید.»

۱. تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴، ق، ص ۲۳۹.

۲. وقعۀ الطف، ج ۳، ص ۱۰۰.

## بخش دوم: اخلاق خانوادگی در سیره امام حسین علیه‌السلام

### اخلاق و خانواده

واژه خانواده همیشه یادآور مفاهیمی چون آرامش، محبت، وفاداری و گذشت است؛ چون کانون خانواده بر این پایه‌ها استوار شده است. مهرورزی و لطف‌بخشی به اهل خانه آن قدر ارزشمند است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

أَحْسَنُ النَّاسِ إِيْمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا وَالْأَطْفَهْمُ بِأَهْلِهِ وَأَنَا الطَّفُكُمُ بِأَهْلِي ۱

شایسته‌ترین مردم از نظر ایمانی، خوش اخلاق‌ترین آنان و مهربان‌ترین آنان با خانواده‌اش است و من، مهربان‌ترین شما با خانواده‌ام هستم.

انسان همان‌گونه که در برابر تهذیب نفس خود مسؤول است، در پاسداری از بنیان‌های خانواده و ارشاد و راهنمایی اهل و عیال نیز وظیفه سنگینی دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجاره ۲  
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده‌تان را از آتشی که سوخت آن، مردم و سنگ‌هاست، حفظ کنید.

پاسداری از خانواده و معاشرت نیکو با پدر و مادر، برادر و خواهر، همسر و فرزندان نیز عرصه دیگری از اخلاق است که همگان باید برای گرمی بخشیدن به خانواده آن را فرا بگیرند. در این زمینه، پیروی از الگوی کامل نیز بهترین و آسان‌ترین راه قلمداد می‌شود. بدین سبب لازم است به گوشه‌هایی از آموزه‌های اخلاقی در زندگی خانوادگی امام‌حسین علیه‌السلام اشاره کنیم.

۱. وسائل‌الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۷.

۲. تحریم، ۶۱.

### مهربانی با فرزندان

یکی از اصحاب می‌گوید: «نزد امام‌حسین علیه‌السلام نشسته بودم و با او سخن می‌گفتم که علی بن‌الحسین وارد شد. امام‌حسین علیه‌السلام او را صدا زد. چون آن کودک متوجه پدر شد و نزدیک آمد، حسین او را در آغوش گرفت و به سینه‌اش چسباند. سپس میان دو چشمان فرزند زیبایش را بوسه زد و گفت: «پدرم فدای تو باد، چه قدر زیبا و خوشبویی». ۱  
محبت به فرزندان امری درونی و عاطفی است که خداوند آن را در دل پدر و مادر به ودیعت نهاده است. در این میان آن‌چه مهم است و آثار تربیتی در پی دارد، ابراز آن محبت است که امری اختیاری به شمار می‌آید و پدر و مادر در پرتو آن، می‌توانند زمینه تربیت صحیح را فراهم آورند.

باید دانست که محبت زمانی سازنده و تأثیرگذار خواهد بود که فرد برخوردار از محبت، از آن آگاهی یابد و محبت ابراز شود؛ چنان‌چه امام حسین علیه‌السلام به عنوان الگوی نمونه تربیتی این‌گونه عمل می‌کند.

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۷.

### مهربانی با خانواده

امام حسین علیه‌السلام با همسران و فرزندان خویش در نهایت ادب و محبت و مهربانی معاشرت می‌کرد. عقّاد می‌نویسد: «حسین علیه‌السلام از آن کسانی بود که به فرزندان خویش، محکم‌ترین علایق را داشت و نیز نسبت به همسرانش بهترین عواطف را دارا بود. گفته شده است امام درباره همسر باوفایش، رباب و دختر شیرین زبانش سَکینه چنین می‌گفت:

لَعْمُرِيَانِي لَأَحِبُّ دَارًا / تَحُلُّ بِهَا السُّكَيْنَةُ وَالرُّبَابُ / أَحِبُّهَا وَ أَدُلُّ جُلَّ مَالِي / وَ لَيْتَنِي لِلاِّئِمِّي عِنْدِي عِتَابٌ

به جان خود سوگند، خانه‌ای را دوست می‌دارم که سکینه و رباب را میزبانی کند من این دو را دوست می‌دارم و مالم را در راه آنان می‌دهم و کسی نمی‌تواند مرا بر این علاقه و دوستی ملامت کند». ۱

همین دوستی و صمیمیت است که بنای خانواده را محکم و استوار می‌گرداند و از زلزله و فروپاشی آن جلوگیری می‌کند. ثمره این وفاداری و انس امام با همسرش را در رفتار همسر آن حضرت پس از شهادتش می‌بینیم.

رباب، یکی از همسران باوفای حسین بود که تا واپسین دم، از امام‌حسین علیه‌السلام جدا نشد و بار شهادت شوهر والا مقام خود را بر دوش کشید و به منزل رسانید. رباب بیش از یک سال پس از امام‌حسین علیه‌السلام زنده بود و در تمام این مدت، به سوگ شوهر نشست؛ زیر سقفی نرفت و از گرما و سرما پرهیز نکرد تا این‌که در غم حسین جان داد. ۲

۱. پرتویی از عظمت حسین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲. پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۶۳.

### نهادینه کردن حجب و حیا

خاندان امام‌حسین علیه‌السلام الگوی حجاب و عفاف هستند. اینان افزون بر مشارکت در حماسه عظیم و ادای رسالت حساس و خطیر اجتماعی، متانت و عفاف را مراعات کردند و آسوه همگان شدند.

امام حسین علیه السلام به خواهرش، زینب و ام کلثوم و دختران و همسران خود چنین سفارش کرد: «اگر من کشته شوم، گریبان چاک زنید، صورت نخرائید و سخنان ناروا و نکوهیده نگویید.»<sup>۱</sup>

این مسأله را خواهران امام هم در نظر داشتند و مراقب بودند تا حریم عفاف و حجاب اهل بیت پیامبر همواره حفظ شود. ام کلثوم به مأمور اسیران گفت: وقتی ما را وارد شهر دمشق می‌کنید، از دری وارد کنید که تماشا کننده کمتری داشته باشد. هم‌چنین از آنان خواست که سرهای شهیدان را از میان کجاوه‌های اهل بیت علیهم السلام دورتر ببرند تا نگاه مردم به آن‌ها باشد و حرم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را تماشا نکنند.<sup>۲</sup>

این‌ها همه برای زنان و دختران جامعه، درس زندگی است که باید در مکتب امام حسین علیه السلام بیاموزند؛ زیرا عفت و حجاب، زینت زنان آن جامعه و شرط سلامت آن است. در اجتماعی که زنانش برای حجاب و عفت، اهمیتی قایل نیستند، تحقق آرمان‌های اسلامی کاری ناممکن به شمار می‌رود.

۱. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، قم، انتشارات دارالمعرفه، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲. لهوف، ص ۱۴۲.

### مراسم خواستگاری

معاویه از شام به حاکم مدینه؛ مروان بن حکم نامه نوشت که ام کلثوم، دختر عبدالله بن جعفر را برای یزید خواستگاری کند. مروان نیز این مأموریت را انجام داد، ولی پدر و مادر ام کلثوم گفتند که باید درباره این امر با امام حسین علیه السلام (دایی وی) مشورت کنند.

مروان، مردم را در مسجد جمع کرد و گفت: «معاویه به من دستور داده است که این دختر را به ازدواج یزید درآورم و مهریه‌اش را هرچه پدر دختر تعیین کند، بپذیرم و در کنار این وصلت، قرض‌های عبدالله را هر چه باشد، پرداخت کنم تا بدین وسیله، اختلاف بنی‌هاشم و بنی امیه به صلح و موذت تبدیل شود».

آن‌گاه افزود: «یزید مورد توجه و آرزوی صدها دختر خواهان ازدواج است و من تعجب می‌کنم که او چرا مهریه تعیین می‌کند، در حالی که او نظیری ندارد و باران رحمت به احترام او می‌بارد!! ای حسین! از تو می‌خواهم که این درخواست را بپذیری ...».

امام حسین علیه السلام از جا برخاست و خطبه‌ای در حمد و سپاس خدا و فضایل اهل بیت علیهم السلام ایراد کرد. آن‌گاه در پاسخ مروان گفت: «ای مروان! سخنان تو را شنیدم، چه حرف‌های نامربوط و ناروایی گفتی! اما حرف تو درباره مهریه که به دل خواه عبدالله بن جعفر باشد، بدان که ما از مهر السنه تجاوز نمی‌کنیم که پیامبر برای زنان و دخترانش کابین بست. قرض‌های عبدالله نیز به شما ارتباطی ندارد و هرگز دخترهای ما، قرض‌های ما را نمی‌پردازند. و اما سخن تو مبنی بر این که با این ازدواج، اختلاف دو قبیله برطرف می‌گردد، بدان که اختلاف ما با شما، اختلاف حق و باطل است که هرگز به تفاهم نمی‌رسند. در تعریف و توصیه‌هایی نیز که درباره یزید گفتی، انصاف نکردی. این تعریف‌ها درباره پیامبر و اولاد اوست نه یزید ... هان ای حاضران! شاهد باشید که من این دختر را به پسر عمویش، قاسم بن محمد بن جعفر با مهر السنه‌ای که ۴۸۰ درهم از مال خود او است، تزویج کردم و باغ بزرگ خویش را در مدینه که سالانه بیش از هشت هزار دینار غله می‌دهد، به آنان بخشیدم ...» در این هنگام، مروان بن حکم، سخت ناراحت و خشمگین شد و مسجد را ترک کرد.<sup>۱</sup>

نکته‌های بسیار مهمی در این داستان به چشم می‌خورد که بر می‌شماریم. نخستین نکته این است که پدران و مادران به مسأله مهریه توجه کنند و اندازه آن نباید خلاف شرع و عرف باشد. افزون بر آن، باید دانست مقام و ثروت، ملاک خوشبختی و سعادت نیست، بلکه تقوا و ایمان طرفین مهم است. دیگر این که باید زوج‌های جوان را در آغاز زندگی یاری کرد تا مشکلات و نیازمندی‌های مادی، آنان را در آغاز زندگی مشترک، رنجور و خسته نکند.

۱. سیمای امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۸۸.

### دلسوزی در حق خویشان

امام حسین علیه السلام وقتی به ثعلبه رسید، ناگهان دونفر از ناحیه کوفه به کاروان نزدیک شدند. آنان خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و اخبار کوفه و شهادت حضرت مسلم بن عقیل را برای امام بازگو کردند. حضرت با شنیدن خبر شهادت غریبانه مسلم؛ نماینده و پسر عموی خویش، گریه کرد و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم. خدا رحمت کند مسلم و هانی را».

در این هنگام، امام حسین علیه السلام، دختر مسلم را که حمیده نام داشت و همراه کاروان بود، طلبید. سپس او را روی زانو نشاند و از او دلجویی کرد و او را مورد مهر و نوازش خود قرار داد. با این محبت، احساس تازه‌ای به دختر مسلم دست داد و گفت: «این‌گونه محبت کردن، نشانه یتیمی من است و این که پدرم شهید شده است». حضرت در حالی که ناراحت بود و اشک می‌ریخت، فرمود: «ای دخترم! اگر پدر بزرگوارت نیست، خواهرم زینب، مادر توس و دخترانم همه خواهرانت و پسرانم همه برادران تو هستند.» در این هنگام، همه افرادی که شاهد این یتیم‌نوازی حسین بودند، گریستند. ۱

۱. قصه کربلا، ص ۱۸۴.

### احترام به برادر

امام حسین علیه السلام به برادرش امام مجتبی علیه السلام بسیار احترام می‌گذاشت و همواره با او، همگام و همراه بود و هیچ‌گاه میان دو برادر شکافی رخ نداد. آن‌چه یکی انجام می‌داد، دیگری می‌پسندید و می‌پذیرفت.

از امام باقر علیه السلام نقل است که امام حسین علیه السلام به قدری، برادرش امام مجتبی علیه السلام را گرمی می‌داشت و بزرگ می‌شمرد که در حضور او هیچ‌وقت سخن نمی‌فرمود. ۱

وحدت کلمه و اتفاق نظر، پیوسته در میان دو برادر برقرار بود. چون امام مجتبی علیه السلام با معاویه پیمان صلح بست، امام حسین علیه السلام پیمان برادرش را اجرا کرد. هنگامی نیز که برادرش به شهادت رسید، عراقیان برای امام حسین علیه السلام نامه‌های فراوان نوشتند تا با رهبری آن حضرت، معاویه را از خلافت، خلع و با ایشان بیعت کنند. با این حال، امام حسین علیه السلام در پاسخ به نامه‌ها، پیمان صلح برادرش را پیمان خود می‌خواند و به آن‌ها پاسخ منفی می‌داد.

۱. پیشوای شهیدان، ص ۷۶.

### وصیت برای بازماندگان

بی‌تردید، یکی از تلخ‌ترین لحظه‌ها برای فرزندان خردسال، زمانی است که پدر یا مادر خویش را از دست می‌دهند. چنین وضعیتی برای فرزندان بسیار ناگوار و طاقت‌فرساست و در چنین شرایطی، نیازمند محبت، عطف و دل‌جویی هستند. فرزندان و بازماندگان کاروان کربلا نیز نظاره‌گر دل‌خراش‌ترین صحنه‌ها بوده‌اند.

امام حسین علیه السلام که با همه آن مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها، وضعیت روحی فرزندان را پس از شهادتش پیش بینی می‌کرد، در واپسین لحظه‌ها، به فرزندش علی بن الحسین علیه السلام چنین سفارش کرد: «فرزندم! تو پاکیزه‌ترین ذریه و با فضیلت‌ترین فرد خاندان من هستی که پس از من، سرپرست کودکان و اهل بیت خواهی بود. آنان غریب هستند و مصیبت و گرفتاری، آنان را در بر گرفته است. پس هر گاه ناله و گریه‌شان بلند شد، آنان را آرام گردان و هنگام ترس و هراس با سخنان، ایشان را تسلی خاطر ده؛ زیرا جز تو کسی را ندارند که مایه امید و آرامش‌شان باشد.» ۱

۱. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۸۶.

### بخش سوم: اخلاق اجتماعی در سیره امام حسین علیه السلام

#### اخلاق و جامعه

یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. (آل عمران: ۲۰۰)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبان باشید و از خدا پروا کنید، امید است که رستگار شوید.

سعادت حقیقی و کامل انسان جز در پرتو همکاری‌های اجتماعی میسر نیست. خدای سبحان، مردمان را به اصلاح رابطه خود، حسن معاشرت با جامعه، تحقق روح تفاهم و صداقت، پیوند با یکدیگر، سیر دادن یکدیگر به نیکی‌ها، دور کردن از بدی‌ها و همکاری در امور خیر فرا می‌خواند. ارزش این کار چنان است که امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

قال الله عزَّ وَّ جَلَّ: الْخَلْقُ عِيَالِي فَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ أَلطَّفُهُمْ بِهِمْ وَ أَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ. ۱  
خداوند فرمود: آفریدگان، خانواده من هستند. پس محبوب‌ترین آنان نزد من، مهربان‌ترینشان به آنان و کوشاترینشان در [برآوردن] نیازمندی‌هایشان است.

انسان صالح، خود را مسؤول دیگر اعضای جامعه انسانی می‌بیند و برای برآوردن نیازهای مادی و معنوی دیگران و حفظ و سلامت جامعه تلاش می‌کند. هرچه پیوند او با آفریدگار هستی عمیق‌تر باشد، پیوندش با بندگان او و رحمتش به خلق خدا بیشتر خواهد بود. در این صورت، درد و رنج دیگران، قلب او را نیز به درد می‌آورد و آسایش، امنیت و رستگاری همگان را می‌جوید. پیامبر گرامی اسلام در این زمینه، گوی سبقت را از دیگر اولیای الهی روده و در عمل به کلام حق، «فاستبقوا الخیرات» ۲ تا آن جا پیش می‌رود که قرآن کریم در معرفی وی می‌فرماید:  
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ. (توبه: ۱۲۸)  
همانا برای شما، پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج افتید. به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است.

امام حسین علیه‌السلام نیز به پیروی از نیای بزرگوار خود، سایه لطف و مهربانی خویش را بر سر همگان گسترانید و در این راه، تا پای جان ایستادگی ورزید. چنان که در زیارت اربعین آمده‌است:

وَمَنْحَ النَّصْحِ وَ بَدَلَ مَهْجَتَهُ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ ۳

و پند و اندرز را با مهربانی انجام داد و خون پاکش را در راه تو بر خاک ریخت تا بندگان را از جهالت و حسرت و گمراهی نجات دهد.

آری، امام حسین علیه‌السلام تاب محروم شدن بندگان خود را از رحمت بیکران الهی نداشت و برای نجات آنان، جان خود را فدا کرد تا با سوختن خود، چراغ هدایت و کشتی نجات باشد. بدین گونه بود که این کلام در یمین عرش الهی به نگارش درآمد:

إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَى وَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ. ۴

حسین علیه‌السلام مشعل هدایت و کشتی نجات [امت] است.

حضرت با مردم با رویی گشاده و چهره‌ای متبسم برخورد می‌کرد، در سلام کردن، بر دیگران پیشی می‌گرفت و مهمان‌نواز و اهل گذشت بود. به طور کلی، او همه خوبی‌ها را در خود گرد آورده و آینه تمام‌نمای همه زیبایی‌های انسانی بود.

نگاهی به روش و کردار آن حضرت می‌تواند الگویی کامل برای شیفتگان راه سعادت باشد از این رو در این بخش به ویژگی‌های اخلاق اجتماعی و رفتار خیرخواهانه و محبت‌آمیز آن حضرت اشاره می‌کنیم.

۱. کافی، ج ۳، ص ۱۹۹

۲. بقره، ۱۴۸

۳. مفاتیح‌الجنان، زیارت اربعین امام حسین علیه‌السلام.

۴. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۵.

## تقدیر از آموزگار

در مدینه، آموزگاری بود به نام عبدالرحمان سلمی که کودکان را آموزش می‌داد و یکی از فرزندان امام حسین علیه‌السلام نیز نزد او آموزش می‌دید. یکی از روزها، آموزگار سوره حمد را به او آموخت. وی چون به خانه برگشت، سوره حمد را که در آن روز آموخته بود، برای پدرش خواند. امام بسیار خوشحال شد و فرزندش را تشویق کرد. آن‌گاه آموزگار فرزندش را فرا خواند، هدایای گران‌بهایی به او داد و دهانش را از دانه‌های گران‌قدر دُر پر کرد و بدین ترتیب، سپاس‌گزاری خود را از آن آموزگار نشان داد. آموزگار که از این همه عطا و بخشش امام، شگفت‌زده شده بود، با تعجب گفت: «من به خاطر آموزش سوره حمد سزاوار این همه پاداش نیستم». امام فرمود: «این هدیه اندک من، چگونه می‌تواند ارزش کار شما را جبران کند؟» ۱

۱. سیمای امام حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۹۵.

## عیادت از بیمار

أسامة بن زید، برای خود مقامی عالی قایل بود؛ زیرا خود را کسی می‌دانست که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وی را در آغاز جوانی‌اش، بر اصحابی چون ابوبکر و عمر و عثمان، فرمانده قرار داده بود. أسامة، شناخت کاملی از امام حسین علیه‌السلام داشت و خود را با او برابر و یکسان می‌دید، در حالی که هیچ جای سنجش و مقایسه نبود.



روزی به امام حسین علیه السلام خبر دادند که آسامه بیمار شده است. امام به عیادتش رفت و از حالش پرسید. آسامه که از درد و بیماری، ناراحت بود، با نگرانی گفت: «شصت هزار درهم قرض دارم و می ترسم که بمیرم و قرضم بماند و ادا نگردد». حسین، آن مظهر کرم و بخشندگی گفت: «ادای قرض تو با من. پیش از آن که تو را مرگ فرا گیرد، قرض تو را خواهم داد.» در حالی که آسامه در حیات بود، حسین به عهد خویش وفا کرد. ۱.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۹.

### نیکی به اندازه معرفت

روایت است: «مرد مستمندی از اعراب به حضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و گفت: ای پسر پیامبر! هزار دینار بدهکارم و توان پرداخت آن را ندارم. با خود گفتم مشکل خویش را با مرد کریمی در میان بگذارم. سرانجام به این نتیجه رسیدم که جز اهل بیت علیهم السلام، کسی مشکل مرا حل نمی کند و اینک خواهان کمک و عنایت شما هستم.

امام که او را اهل دانش و معرفت یافت، گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که نیکی و احسان به هر کس باید به قدر معرفت وی باشد. اکنون سه پرسش از تو می کنم. اگر به هر سه پاسخ دهی، این کیسه زر را به تو می بخشم. اگر به دو تا از آن ها پاسخ گویی، دو سوم آن را و اگر به یکی پاسخ دهی، یک سومش را به تو عطا می کنم. عرب گفت: هر چه می خواهی بپرس. اگر دانستم، پاسخ می گویم و گرنه، از محضر شما بهره خواهم برد.

امام حسین علیه السلام پرسید: بهترین کارها کدام است؟ مرد عرب گفت: ایمان به خدای یگانه. آن حضرت پرسید: چه چیزی انسان را از هلاکت نجات می دهد؟ عرب پاسخ داد: اعتماد بر خدا. امام باز پرسید: زیور انسان چیست؟ مرد عرض کرد: دانشی که با بردباری همراه باشد. امام حسین علیه السلام گفت: اگر نبود؟ عرب گفت: ثروتی که با بذل و بخشش همراه باشد. امام دوباره پرسید: اگر نبود؟ عرب در پاسخ گفت: فقری که با استقامت همراه باشد.

امام باز گفت: اگر نبود؟ عرب گفت: آذرخشی بیاید و وی را خاکستر کند. در این هنگام، لبخندی بر لبان مبارک امام نقش بست و با کمال مهربانی، کیسه زر را که هزار دینار در آن بود، به همراه انگشتری گران بها به مرد عرب بخشید. عرب آن ها را گرفت و گفت: خداوند بهتر می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. ۱ و با خوشحالی، محضر امام را ترک کرد.» ۲.

۱. انعام، ۱۲۴.

۲. سیمای امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۹۴.

### حفظ آبرو

مرد فقیری از انصار خدمت امام حسین علیه السلام آمد و همین که خواست اظهار نیازمندی و تهی دستی کند، حضرت به او فرمود: «ای برادر! آبروی خود را نگاه دار. حاجت خود را در نامه ای برایم بنویس تا ان شاء الله به آن چه تو را شاد می سازد، عمل کنم.» مرد انصاری در نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت: «یا ابا عبد الله! فلان شخص از من پانصد اشرفی طلب دارد و در گرفتن آن بسیار اصرار می ورزد. او در پرداخت آن دیگر به من هیچ مهلتی نمی دهد و من نیز فقیر و نیازمندم.» حضرت پس از خواندن نامه، کیسه ای را که در آن هزار اشرفی بود، به آن مرد داد و فرمود: «با پانصد اشرفی آن، بدهی خود را بپرداز و با پانصد اشرفی دیگر، زندگی خود را اداره کن. از این پس، نیاز و حاجت خود را در برابر کسی که یقین داری در برآوردن آن کوتاهی می کند، مطرح مکن و همیشه حاجتت را نزد سه کس بیان کن: مرد دین دار و با ایمان؛ شخص جوان مرد و کسی که شریف است و دارای اصل و نسب و خانواده است؛ زیرا متدین برای حفظ دین خود و جوان مرد به خاطر خصلت های مردانگی اش، حاجت تو را برآورده می کند. مرد شریف نیز به خوبی می داند که تو برای برآوردن نیازت زیر فشار شدید هستی و آبرو و غرور خویش را در گرو احسان او گذاشته ای. پس به حکم شرافتش، تو را دست خالی بر نمی گرداند و نیازت را بر آورده می کند.» ۱.

۱. تحف العقول، ص ۲۵۱.

### سلام پیش از کلام

روزی مردی بر امام حسین علیه السلام وارد شد و پیش از آن که سلام کند، احوال پرسید و گفت: «حالتان چطور است؟» امام علیه السلام پاسخ فرمود: «خداوند تو را عافیت بدهد. اول سلام کن، آن گاه سخن بگو.» سپس حضرت فرمود: «به هیچ کس اجازه ورود ندهید تا اول سلام بکنند.» ۱.

سلام کردن یکی از آداب مهم و زیبایی مکتب اسلام است. هنگامی که انسان‌ها همدیگر را می‌بینند، ابتدا باید سلام کنند و سپس سخن بگویند. در روایتی از امام حسین علیه‌السلام آمده است: «بخیل کسی است که در سلام کردن بخل بورزد و سلام نکند.»<sup>۲</sup> به راستی، اگر سلام کردن در جامعه ترویج شود، خود بزرگ‌ترین عامل در نزدیک شدن دل‌ها و صمیمی‌تر شدن روابط اجتماعی انسان‌هاست و در پی آن، تکبر و بزرگ‌بینی‌هایی که در برخی افراد وجود دارد، از بین می‌رود.

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه‌السلام، ج ۲، ص ۸۱۳.

۲. همان، ۱۳۷۸، ص ۸۱۳.

## پاسخ مهمان نوازی

امام حسین علیه‌السلام به همراه برادرش، امام‌مجتبی علیه‌السلام و عبدالله بن جعفر، به قصد زیارت خانه خدا رهسپار مکه شدند. در میانه راه، شتری که زاد و توشه ایشان را حمل می‌کرد، تلف شد و بدین سبب با زاد و توشه‌ای اندک به راه خود ادامه دادند که پس از پیمودن مسافتی، توشه و غذایشان تمام شد. گرسنه و تشنه برای یافتن آب و غذا در بیابان به جست و جو پرداختند که ناگهان به خیمه پیرزنی رسیدند و از او کمک خواستند. به او گفتند: «ای پیر زن! آیا برای رفع گرسنگی و تشنگی ما در خیمه‌ات، چیزی وجود دارد. پیرزن برخاست و از گوسفندی که در کنار خیمه‌اش بود، شیر دوشید و به آنان داد. پیر زن پس از مدتی گفت: «اگر می‌خواهید آن گوسفند را بکشید تا برای شما طعامی آمده کنم.» گوسفند را کشتند و پیرزن از گوشت آن، غذایی نیکو برای آنان پخت. آنان از آن غذا خوردند و پس از اندکی استراحت، آماده حرکت شدند. آنان پیش از حرکت به پیرزن گفتند: «ما افرادی از قبیله قریش هستیم که از مدینه به قصد زیارت خانه خدا عازم مکه هستیم. پس اگر به سلامت به دیار خویش برگشتیم، پیش ما بیا تا با تو به احسان و نیکی رفتار کنیم. از زحمات او تشکر و قدردانی و با او خداحافظی کردند و به راه خود ادامه دادند. روزگاری گذشت و پیرزن که به اتفاق شوهرش زندگی می‌کرد، بسیار محتاج و تنگ‌دست شدند و برای رفع احتیاجی به جانب مدینه رهسپار گردیدند.

در یکی از روزها، آن زن و شوهر پیر در کوچه‌ای می‌گذشتند که - اتفاقاً - از مقابل خانه امام‌مجتبی علیه‌السلام عبور کردند. امام که بر در خانه ایستاده بود، آنان را شناخت و غلام خویش را به دنبال آن دو فرستاد. وقتی حضرت با آن زن و شوهر پیر رو به رو شد فرمود: یا امه‌الله آیا مرا می‌شناسی؟ پیرزن گفت: نه! حضرت فرمود: من آن کسی هستم که روزی با همراهان خویش میهمان تو بودم و با شیر و گوشت گوسفندت از ما پذیرایی کردی. پیرزن عرض کرد: آری شما را شناختم. پدر و مادرم فدایتان باد،

آن‌گاه حضرت از وضع و حال آنان جويا شد و هنگامی که به تنگ دستی آنان پی برد، دستور داد تا هزار گوسفند برای آنان بخرند و افزون بر هزار دینار اشرافی به ایشان بدهند. غلام خود را نیز همراه آن پیرزن و شوهرش به نزد برادرش امام حسین علیه‌السلام فرستاد. وقتی آن زن و شوهر سال خورده نزد امام حسین علیه‌السلام آمدند، حضرت از آن‌ها پرسید برادرم با شما چگونه رفتار کرد؟ پیرزن گفت: هزار گوسفند و هزار دینار اشرافی به ما عطا فرمود. آن‌گاه امام حسین علیه‌السلام مانند برادر بزرگوارش هزار گوسفند و هزار دینار اشرافی به آن‌ها عطا کرد و آن زن و شوهر پیر با خرسندی تمام به دیار خویش بازگشتند.<sup>۱</sup>

این رفتار امام حسین علیه‌السلام یادآور کلام الهی است که می‌فرماید:

«وَ إِذَا حُيِّئْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوْا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيْبًا؛ و چون به شما درود و ستایشی کنند، شما نیز به ستایشی مثل آن یا بهتر پاسخ دهید که خدا به حساب نیک و بد خواهد رسید.» (نساء: ۸۶)

۱. کشف الغمّة، عیسی بن ابی الفتح اربلی، انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۱۳۳.

## حمایت از بردگان

روزی امام حسین علیه‌السلام غلامی را در باغ دید که زیر درختی نشسته و سرگرم نان خوردن است. غلام نانش را نصف می‌کرد؛ نیم آن را مقابل سگ می‌انداخت و نیم دیگر را خودش می‌خورد. امام پیش رفت و به او گفت: «چرا به این سگ مهربانی می‌کنی؟» غلام با اندوه گفت: «ای پسر رسول خدا! غم زده‌ام؛ می‌خواهم این سگ را دل خوش سازم تا خود نیز دل خوش شوم. اندوه من این است که خواجه‌ای یهودی دارم و آرزو می‌کنم که از دست او رهایی یابم.»

امام حسین علیه السلام با آن غلام نزد صاحبش رفت و دوپست دینار به یهودی داد تا غلام را از او خریداری کند و آزاد سازد. مرد یهودی که ذره‌ای از محبت اهل بیت علیهم السلام در دل داشت، با دیدن امام حسین علیه السلام عرض کرد: «غلام فدای قدمت یا امام حسین علیه السلام! آن باغ را هم به او بخشیدم و این پولی را هم که با آن می‌خواستید غلام را از من بخرید، به شما بر می‌گردانم». امام حسین علیه السلام گفت: «من هم این پول را به تو می‌بخشم». خواجه گفت: «بخشش شما را پذیرفتم، من هم آن را به غلام بخشیدم. حسین گفت: «من نیز این غلام را آزاد کردم». همسر خواجه که ناظر این نیکو کاری‌ها بود، مسلمان شد و گفت: «من هم مهرم را به شوهرم بخشیدم». در آن هنگام خواجه نیز اسلام آورد و گفت: «خانم را به همسر می‌بخشم».

شگفتا از این عمل؛ گامی برداشته شد، برده‌ای آزاد گردید، نیازمندی بی‌نیاز شد، یهودی مسلمان گشت و زن و شوهری چنین صمیمی شدند. ۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۴.

## اصلاح جامعه

عبدالله عائلی می‌گوید: «هرگاه امام حسین علیه السلام از خانه بیرون می‌آمد، مردم در اطراف او صف می‌کشیدند و حلقه‌های جمعیت پشت سر هم متراکم می‌شدند، به گونه‌ای که تا چشم می‌دید، صفوف مردم بود. گویا آنان با دیدن امام حسین علیه السلام و مصاحبت با او، در پی آن بودند که از تیرگی‌ها رهایی یابند و دل خود را پاک و منزه سازند».

ابن کثیر در احوالات امام حسین علیه السلام چنین می‌نویسد: «مردم ملازم حضور امام حسین علیه السلام می‌گردیدند؛ به طوری که دسته دسته وارد می‌شدند و در اطراف او حلقه می‌زدند. گفتار او را گوش می‌دادند و از سخنانش نفع می‌بردند و هر آن چه از او می‌شنیدند، ضبط می‌کردند و می‌نوشتند. نتیجه آن، وجود جلسه‌های علمی بی‌در پی بود که آثار و احادیث متعددی از آن حضرت، حفظ و ضبط و در عین حال، در این محافل، قلوب مردم با طراوت می‌شد».

بدین منظور، امام هنگامی که در مدینه بود، به دلیل کوچکی خانه فاطمه زهرا علیها السلام، مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را به عنوان محل برگزاری جلسه‌های علمی برگزید. در این مجالس، علما و رجال علم حدیث حضور می‌یافتند و پیر و جوان بر گردش حلقه می‌زدند و آن چه را می‌شنیدند، برای همیشه حفظ و برای دیگران نقل می‌کردند. امام حسین علیه السلام در سال‌های ۵۸ و ۵۹ هجری در مراسم حج، خطبه‌های مفصلی می‌خواند و پیام خود را به گوش صدها نفر از شخصیت‌های اسلامی که همه از بزرگان و صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند، می‌رساند. حضرت در این سخنان با اشاره به مسؤولیت اندیشمندان و افراد با نفوذی که نزد مردم محبوبیت داشتند، نسبت به پیمان شکنی‌های معاویه به آنان هشدار می‌داد. ایشان خلاف‌های معاویه را بر می‌شمرد و می‌افزود که او با گماردن مزدورانی در شهرها، مرزهای اسلام را مورد تجاوز قرار داده و قوانین خدا و رسولش را به بازی گرفته است: «شما ای رادمردان! مجاری امور را به دست گیرید و حرام و حلال را از هم جدا کنید و در برابر ستمگران به پا خیزید و دیگران را از فتنه‌ها و فسادهای حاکم زمان آگاه کنید». ۳ همین گونه است نامه امام به برادرش محمد حنفیه که در آن چنین نوشته است: «... من از روی خودخواهی یا برای خوش گذرانی و فساد و ستمگری از مدینه بیرون نمی‌روم، بلکه هدف از این سفر، امر به معروف و نهی از منکر است و خواسته‌ام از این حرکت، اصلاح مفاصد و زنده کردن سنت و قانون جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و راه و رسم پدرم علی علیه السلام است. پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد و از من پیروی کند، راه خدا را پذیرفته است و هر کس ردّ کند و از من پیروی نکند من با صبر و استقامت، راه خود را در پیش خواهم گرفت تا خداوند میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است».

۱. شخصیت امام حسین علیه السلام قبل از عاشورا، ج ۱، ص ۲۱۱

۲. تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، ص ۱۱

۳. سیمای امام حسین علیه السلام ج ۱، ص ۱۱۷

۴. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹

## خیر خواهی

امام حسین علیه السلام آماده شهادت بود، ولی کوشش می‌کرد تا از خون ریزی و ریخته شدن خون اهل بیت و اصحابش جلوگیری کند. از این رو، امام حسین علیه السلام پس از ورود عمر سعد به زمین کربلا، به وی پیام فرستاد که می‌خواهم با تو ملاقات کنم و جایگاه ملاقات، میان دو لشکر باشد. عمر سعد این درخواست را به سختی پذیرفت و با بیست سوار به وعده‌گاه آمد. امام حسین علیه السلام نیز با چند تن از یارانش به آن

جا رفت و ملاقات انجام شد. امام حسین علیه السلام به یاران همراهش فرمود: دور شوید. آنان اطاعت کردند و عمر نیز به سربازانش فرمانی مشابه داد تا آنان نیز دور شدند. آن گاه امام حسین علیه السلام و عمر سعد تنها ماندند.

یکی از سخنان امام حسین علیه السلام به عمر سعد این بود که کار با صلح و گفت و گو پایان پذیرد، ولی عمر سعد که از ترس جان و مال خود، جز اطاعت پسر زیاد، چیز دیگری نمی دانست، خیرخواهی امام حسین علیه السلام را به هیچ انگاشت. عمر سعد آینده نگر نبود؛ نزدیک را می دید و از دیدن آینده غافل بود. حسین می دانست که عمر سعد به سخنش رضایت نخواهد داد، ولی دست از خیرخواهی بر نداشت؛ زیرا خیرخواهی برای عمر سعد، خیرخواهی برای سربازان و برای کشته شدگان سپاه او بود. خیرخواهی، همیشه شعار حسین بوده است. ۱. پیشوای شهیدان، ج ۳، ص ۱۸۱.

## هدایت و ارشاد

نافع بن ازرق، رهبر خوارج بود و از دشمنان کینه توز علی علیه السلام به شمار می رفت. وقتی نافع به محضر امام حسین علیه السلام شرفیاب گردید، عرض کرد: «خدا را برای من، وصف کن». حسین فرمود: «خدا را با چشم نمی توان دید و با خلشش نمی توان سنجید. او به همه کس نزدیک است، ولی جسم نیست. نزدیکی او جسمانی نیست تا کسی او را لمس کند. در مقامی بالا و شامخ قرار دارد، ولی از کسی دور نیست. یگانه است و بس. تجزیه پذیر نیست. آیات او، شناسنده اویند. بزرگ است و از هر عیب و نقص، پیراسته».

نافع که به شدت تحت تأثیر سخنان امام قرار گرفته بود، گریست و اظهار داشت: ای حسین! چه خوب و زیبا سخن گفتی!! حسین فرمود: «شنیده ام من و پدر و برادرم را کافر می خوانی؟! نافع گفت: «همین طور است، ولی شماها پیشوایان اسلام و ستارگان دین هستید». ۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۵۹۸.

## برنامه ریزی

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به یاران خود دستور داد خیمه ها را نزدیک هم برپا کنند تا از یک طرف با سپاه عمر سعد بجنگند. هم چنین دستور فرمود پیرامون خیمه های زنان و کودکان، خندقی حفر کنند و در آن هیزم بریزند و آتش بزنند تا هنگام نبرد، دشمن نتواند از پشت خیمه ها حمله کند. افزون بر آن، با طناب های مخصوصی همه خیمه ها را به هم متصل ساخت تا استحکام لازم فراهم گردد و راه نفوذ را بر دشمن ببندند. گروهی نیز مشغول آماده کردن سلاح ها و تیز کردن نیزه ها و صیقل دادن شمشیرها شدند.

با رسیدن صبح عاشورا، امام صفوف سپاه خویش را که بنا بر نقل مشهور، هفتاد و دو تن بودند، در برابر سپاه سی هزار نفری عمر سعد، منظم کرد. آن گاه فرماندهی سمت راست سپاه را به زُهریر بن قین و سمت چپ سپاه را به حبیب بن مظاهر وا گذارد. سپس پرچم را به دست برادرش، ابوالفضل عباس علیه السلام سپرد و خود به همراه افراد خاندانش در قلب سپاه قرار گرفت. ۱. بدین صورت، امام حسین علیه السلام با تدبیر تمام، سپاهی منظم را آراست تا از قرآن و اسلام دفاع کنند. ۱. وقعة الطف، ج ۳، ص ۱۰۷.

## عمل به تکلیف

امام حسین علیه السلام با آن که امام بر حق بود و خلافت و رهبری را حق خود می دانست، ولی در نامه ای که به اهل بصره نوشت، فرمود: «قوم ما حکومت را برای خود برگزیدند و ما به دلیل آن که تفرقه امت را خوش نداشتیم، به آن رضایت دادیم. در حالی که ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می دانیم که ما به خلافت و رهبری شایسته تر از کسانی هستیم که آن را بر عهده گرفته اند». ۱.

با این حال، حسین بن علی علیه السلام که یک لحظه حکومت یزید را تحمل نکرد، ده سال در دوران حکومت معاویه زیست و دست به قیام نزد؛ زیرا تکلیف امام در این دو دوره، متفاوت بود. باید گفت تعبد یک مسلمان به «حکم دین»، بسیار مقدس و ستودنی است. امام وقتی می خواست از مکه به سوی کوفه بیرون آید، حتی نصیحت برخی اصحاب هم چون ابن عباس، عزم او را تغییر نداد. ۲. نامه های پیاپی مردم کوفه به امام حسین علیه السلام در حمایت از وی و نیز شرایط نامطلوب کشورهای اسلامی که بر اثر ستم کاری و فاسد بودن دستگاه حاکم به اوج خود رسیده بود، امام را در انجام قیام علیه دستگاه فاسد یزید مصمم تر ساخت.

امام می‌دانست مردم کوفه چگونه‌اند، ولی آن دعوت‌نامه‌ها و اعلام حمایت‌ها تکلیف آورده بود. به همین دلیل، پس از برخورد با سپاه حرّ که راه را بر آن حضرت بستند، چنین فرمود: «آمدنم برای عذر آوردن به درگاه خدا و نزد شما بود. من پیش شما نیامدم مگر پس از آن که نامه‌ها و فرستاده‌هایتان رسید. اگر بر سر پیمان و سخن خویش هستید، که آمده‌ام و اگر خوش ندارید و نمی‌خواهید، بر می‌گردم». ۳ این تعبیر، نشان دهنده عمل به تکلیف از سوی امام است. یاران امام نیز همین‌گونه بودند که در راه انجام تکلیف الهی، شهید شدند. سخن بیشتر یاران او در شب عاشورا این بود: «به خدا سوگند! هرگز از شما جدا نخواهیم شد و جانمان را فدای تو می‌کنیم و با خون گلو و رگ‌هایمان از تو حمایت می‌کنیم. حتی اگر کشته شویم، وفای به عهد کرده و تکلیفی را که بر عهده ما بوده است، انجام داده‌ایم». ۴

در مکتب امام حسین علیه‌السلام، شناخت «تکلیف» و «عمل به آن» را می‌آموزیم که باید همه مردم در تمام صحنه‌های زندگی به آن توجه داشته باشند. به راستی، اگر همه پیروان حق در زمان سید الشهداء علیه‌السلام به وظیفه خویش آگاه بودند و مانند شهیدان کربلا با جانبازی و حمایت از امام‌زمان علیه‌السلام خویش به تکلیف‌شان عمل می‌کردند، مسیر تاریخ و سرنوشت اسلام و مسلمانان به گونه‌ای دیگر ترسیم می‌شد.

۱. وقعة الطف، ج ۳، ص ۱۰۷

۲. تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، قاهره، ۱۳۵۸ ق، ج ۴، ص ۲۲۸

۳. همان، ص ۳۰۳

۴. تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، قاهره، ۱۳۵۸ ق، ج ۴، ص ۳۱۸

### پاسداری از حریم اهل بیت علیهم‌السلام

امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا هنگام مبارزه با سپاه دشمن، محلی را انتخاب کرد که نزدیک خیمه‌ها باشد. ایشان بدین وسیله می‌خواست تا زمانی که جان در بدن دارد، با غیرت الهی خویش از تعرض دشمن به حریم اهل بیتش جلوگیری کند. امام هنگام مبارزه، حمله می‌کرد و چون دشمن از مقابل او فرار می‌کرد، امام به تعقیب دشمن نمی‌پرداخت، بلکه بر می‌گشت و در اطراف خیمه‌ها به مبارزه ادامه می‌داد. هم چنین با فریاد «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ الا بِاللَّهِ»، به اهل بیت خویش اطلاع می‌داد که هنوز زنده است و بدین صورت بر قوت قلب آنان می‌افزود. ۱

۱. زندگانی ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام ج ۳، ص ۱۳۵

### غیرت حسینی

وقتی دشمنان دیدند امام حسین علیه‌السلام با مبارزه‌ای سخت و شدید، آنان را به خاک و خون می‌افکند، تصمیم گرفتند با وارد ساختن ضربه روحی، جلوی حملات سنگین امام را بگیرند. بدین منظور میان حسین و خیمه‌ها جدایی افکندند و حمله به خیمه‌های ایشان را آغاز کردند. امام همین که دید دشمن در حال حمله به سوی خیمه‌هاست، با صدای بلند فریاد زد: «ای پیروان خاندان ابی‌سفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌هراسید، دست کم در زندگی خود آزاده باشید و اگر خود را عرب می‌دانید به‌نیکان خود بیاندیشید و شرف انسانی خود را حفظ کنید».

من با شما می‌جنگم و شما با من می‌جنگید، زنان و کودکان را که با شما جنگی نیست».

در این لحظه، شمر با آن همه قساوت و سنگ‌دلی سپاهیان را از حمله به خیمه‌ها بازداشت و آنان را به جنگ با امام حسین

علیه‌السلام برگرداند. ۱

۱. زندگانی ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام، ج ۳، ص ۱۳۶

### توّلّی و تبرّی

در عصر امام حسین علیه‌السلام، حق در وجود آن حضرت متجلی بود و باطل در چهره یزید. یک مسلمان متعهد می‌بایست با او «توّلّی» و از دشمنانش «تبرّی» داشته باشد.

یاران امام از فرزند پیامبر حمایت می‌کردند و مخالف جبهه یزید و ابن‌زیاد بودند و سخنان و رجزها و اشعارشان نشان دهنده این واقعیت بود.

ابوالشعنا کندی هنگام نبرد در رجز خوانی خویش چنین می‌گوید: «یا رَبِّ اِنِّی لِلْحُسَیْنِ ناصِرٌ و لِابْنِ سَعْدِ تارِکٌ و هاجِرٌ؛

خدایا من یاور «حسین» و واگذارنده ابن‌سعد هستم». ۱

یا بریر بن خضیر این‌گونه می‌گوید: «اللّهُمَّ اِنِّی اُبْرءُ اِلَیْکَ مِنْ فِعَالِ هؤُلاءِ الْقَوْمِ؛ خدایا من از کار این گروه به پیشگاه تو تبرّی می‌جویم». ۲

نافع بن هلال در شب عاشورا می‌گفت: «با هر که دوستدار تو باشد، دوستی می‌کنیم و با هر که دشمنت باشد، دشمنی می‌کنیم».<sup>۳</sup> هم‌چنین عابس به امام عرض کرد: «ای حسین! به خدا سوگند! در زمین هیچ‌کس نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از تو نیست و اگر ممکن بود، به چیزی بهتر از جان و خونم از تو دفاع کنم، چنین می‌کردم».<sup>۴</sup>

این‌ها همه اظهار محبت و دوستی و تولی اصحاب امام حسین علیه‌السلام نسبت به آن حضرت و تبری آنان از یزید و یزیدیان به شمار می‌آید.  
۱. وقعه‌الطف، ص ۲۳۸

۲. عنصر شجاعت، خلیل کمره‌ای، انتشارات تهران، اسلامیه، ۱۳۸۱ ق، ج ۱، ص ۱۶۴

۳. عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۳۱۶

۴. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۹

## بای‌بندی به پیمان

امام حسین علیه‌السلام در صلح امام‌حسن علیه‌السلام با معاویه پیمان بست که قیام نکند. هر چند معاویه بر خلاف شرایط صلح رفتار کرد، ولی راضی نشد شخصیت خویش را با پیمان‌شکنی خرد کند. از این رو، بر سر پیمان با معاویه پایدار بود تا این‌که معاویه مُرد.

شیخ مفید(ره) می‌نویسد: «وقتی امام‌حسن علیه‌السلام به شهادت رسید، مردم کوفه و شیعیان علی علیه‌السلام از اطراف نامه نوشتند که حاضرند معاویه را خلع و با امام‌حسین علیه‌السلام بیعت کنند، ولی امام علیه‌السلام قبول نکرد و در پاسخ آن‌ها نوشت: میان من و معاویه عهدی است که وجدان من اجازه نمی‌دهد آن را نقض کنم. تا معاویه زنده است، من بر عهد خویش پایدارم و چون او درگذرد، دوباره تصمیم خود را اعلان خواهم کرد».<sup>۱</sup>

امام حسین علیه‌السلام، تجسم انسانیت و نمونه‌اعلای فضیلت بود و همیشه مصالح عمومی را بر منافع شخصی ترجیح می‌داد. ایشان همواره غمخوار امت اسلام بود و برای حفظ قانون اسلام، حاضر نشد حتی عهد و پیمان‌ش را با شخصیتی چون معاویه نقض کند و اگرچه در آن مدت خون دل می‌خورد، ولی هم‌چنان صبر کرد و استقامت ورزید. برای نمونه گفته‌اند: هنگامی که خبر ناگهانی شهادت حُجر بن عدی را به وی دادند و اشعار جگرسوز خواهرش به گوش آن حضرت رسید، بسیار متأثر شد و بی‌اختیار اشک از چشمانش جاری گشت. امام در حالی که می‌گریست، زیر لب آرام آرام می‌گفت: «اگر پیمانی نداشتم، می‌جنگیدم و به این قوم طاغی حمله می‌بردم».<sup>۲</sup>

۱. تاریخ زندگانی امام‌حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۰۵

۲. شخصیت امام‌حسین علیه‌السلام قبل از عاشورا، ج ۱، ص ۱۸۳

## یاری دین خدا

در عصر امام‌حسین علیه‌السلام، مردم گرفتار حکومت ظالم و فاسدی شده بودند که برای مقدّسات دینی و ناموس مسلمانان و اسلام عزیز هیچ حرمتی قایل نبود و دین خدا در سایه چنان حکومتی، رو به نابودی می‌رفت. امام‌حسین علیه‌السلام با خودداری ورزیدن از بیعت با یزید، به مکه رفت و از آن‌جا به کوفه رهسپار شد تا شیعیان را در جهادی بزرگ علیه ستم و برای یاری دین خدا رهبری کند. به راستی، جهاد حسین بن علی علیه‌السلام برای احیای دین و پاسداری از حق و عدالت بود که در این راه، خود و یارانش با نپذیرفتن سلطه یزیدیان، شهادت را برگزیدند.

امام حسین علیه‌السلام در دیداری که در مسیر کوفه با فرزدق داشت، با برشمردن فسادهای حکومت امویان مانند: تعطیل شدن حدود الهی، رواج می‌خوارگی، غارت اموال مردم و سست شدن احکام دین خدا فرمود: «سزاوارترین کسی هستم که به یاری دین خدا برخیزم و شریعت مطهّر او را عزیز بدارم و در راه او جهاد کنم تا کلام الهی برترین شود».<sup>۱</sup> یا در جایی دیگر فرمود: «اگر دین جدم، رسول خدا جز به کشته شدنم استوار نمی‌ماند، پس ای شمشیرها مرا فراگیرید».<sup>۲</sup>

همه این سخنان نشان می‌دهد که بر خلاف تبلیغات دشمنان اهل‌بیت علیه‌السلام، قیام و نهضت امام‌حسین علیه‌السلام، نهضت و جهادی صدرصد الهی و دینی برای احیای قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و نفی هرگونه خشونت و جاه‌طلبی بود. باید یادآور شد که

بالاترین مرحله جهاد امام حسین علیه السلام این بود که با همه توان و نیرو به همراه اهل بیت و یارانش به نبرد با دشمنان دین خدا برخاست و همه چیز خود را در این مسیر فدا کرد: «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ جَاهِدْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الذَّابُّونَ عَنْ تَوْحِيدِ اللَّهِ» ۳.

۱. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۳۳۶

۲. لهوف، ص ۲۰.

۳. مفاتیح الجنان، زیارت مخصوص امام حسین علیه السلام در روز عید فطر و قربان.

## استقامت در راه حقیقت

اندک اندک زمان سفر امام حسین علیه السلام فرا می‌رسید و کاروان حسینی آماده حرکت به سوی عراق می‌شد. در یکی از روزها، جابر بن عبدالله انصاری پیش امام حسین علیه السلام آمد و گفت: «به خدا سوگند! تو زاده رسول خدا و یکی از دو نوه او هستی. من چنین صلاح می‌دانم که تو نیز مانند برادرت صلح کنی و از این سفر منصرف شوی». امام فرمود: «ای جابر! برادرم به دستور خدای متعال و رسول او عمل کرد. من نیز به دستور خدا و رسولش عمل می‌کنم. وظیفه او صلح بود، ولی وظیفه من قیام است».

هنگام خروج از مدینه، زنان بنی هاشم با آه و ناله دور امام را گرفتند و صدا به شیون و گریه بلند کردند. آنان از امام می‌خواستند که از مدینه خارج نشود، ولی حضرت آنان را به صبر و شکیبایی سفارش می‌کرد. اهل بیت علیهم السلام می‌گفتند: یا حسین! رفتن تو از مدینه رحلت رسول خدا و شهادت علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را برای ما تداعی می‌کند؛ ما چگونه آن را تحمل کنیم؟

ابن عباس نیز در مکه به حضور امام رسید و او را از رفتن به سوی عراق برحذر داشت. وی افزود: آنان پدرت را کشتند و برادرت را مجروح ساختند. تو دیگر به سوی آنان نرو. امام پیشنهاد او را نپذیرفت و هم‌چنان بر تصمیم خود پافشاری کرد. ۱.

۱. موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۹۹.

## انتخاب آگاهانه

آگاهی امام حسین علیه السلام از فرجام این سفر - شهادت - و آگاه ساختن یاران و همراهانش از پایان این قیام، برای آن بود که انتخاب افراد، آگاهانه باشد. امام حسین علیه السلام خود می‌دانست که شهید خواهد شد. ولی این سرنوشت خونین را به یاران خودش نیز خبر داد تا همراهی آنان از روی بصیرت و آگاهی باشد. او در شب عاشورا یاران و اصحاب خویش را جمع کرد و چنین فرمود: «اینان، من و همه کسانی را که پیش روی من جهاد می‌کنند، خواهند کشت. پس از غارت، خانواده مرا نیز به اسارت خواهند برد. بیم آن دارم که شما از این کارها خبر نداشته باشید یا بدانید، ولی شرم کنید. نیرنگ نزد ما خاندان حرام است. هر کس دوست ندارد با ما باشد، باز گردد...» ۱ امام در طول راه نیز بارها این گونه سخنان را بر زبان راند. به نقل ابومخنف، حضرت دوست نداشت که همراهانش با او همراه شوند بدون آن که بدانند به استقبال چه سرنوشتی می‌روند. آن حضرت به خوبی می‌دانست که اگر آینده را برای آنان روشن کند، تنها کسانی او را همراهی خواهند کرد که حاضرند در راه او فداکاری کنند و در کنار او کشته شوند. ۲

باید گفت حماسه آفرینان عاشورا بی هدف و کورکورانه به کربلا نیامدند و راه شهادت را بدون آگاهی و بصیرت انتخاب نکردند. در شب عاشورا، پس از آن که امام در سخنانی به یارانشان فرمود من بی‌عتم را از همه شما بر می‌دارم و شما آزادیید به هر کجا که می‌خواهید بروید، عباس بن علی علیه السلام از جا برخاست و گفت: «خداوند هرگز چنین روزی را برای ما نیاورد که تو را تنها گذاریم.» سپس مسلم بن عوسجه گفت: «من تا آخرین قطره خون در راه تو خواهم جنگید و اگر هیچ سلاحی نداشته باشم، با سنگ و کلوخ به جنگشان خواهم رفت». پس از آن، سعد بن عبدالله گفت: «اگر هفتاد مرتبه کشته شوم و بدنم را آتش زده و خاکسترم را زنده کنند، باز هم دست از یاری تو بر نخواهم داشت». زهیر بن قین گفت: «دوست دارم هزار بار در راه تو کشته شوم و باز زنده گردم و جانم را فدای تو کنم.» ۳ نافع بن هلال می‌گفت: «ما همان انگیزه و بصیرت‌هایمان را داریم و از دست نداده‌ایم و تو را یاری می‌کنیم.» محمد بن بشیر گفت: «درندگان بیابان مرا قطعه قطعه کنند اگر دست از یاری تان بر دارم.» ۴ امام نیز در برابر این همه بصیرت و صفا و خلوص چنین فرمود: «همانا اصحابی والا تر و برتر از اصحاب خود نمی‌شناسم و خاندانی نیکوکارتر و بهتر از خاندانم سراغ ندارم. خدا به همه شما جزای خیر دهد.» ۵.

عاشورای حسین به ما می‌آموزد که در همه صحنه‌های زندگی، پیروی‌ها و حمایت‌ها و دوستی‌ها و دشمنی‌هایمان بر اساس شناخت عمیق و با بصیرت و آگاهی کامل عمل کنیم و با یقین و اطمینان به درستی کار و حقانیت مسیر، در آن راه گام بگذاریم تا به سعادت حقیقی برسیم.

۱. سیمای امام حسین علیه السلام، ص ۱۰۸،

۲. وقعۃ الطف، ج ۳، ص ۱۶۶،

۳- سحاب رحمت، عباس اسماعیلی، قم، انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۳۸،

۴- عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۳۱۶،

۵- سحاب رحمت، ج ۲، ص ۲۳۷.

## ایثار

برادران عباس وارد عرصه پیکار شدند و دلیرانه به نبرد پرداختند تا یکایک در برابر دیدگان عباس به شهادت رسیدند. حال دیگر کسی نمانده و سردار شهیدان تنها و بی لشکر شده بود. از این رو، عباس به حضور برادر عزیزش حسین شتافت تا به میدان رود و در راه مکتبش جان فشانی کند. وی خدمت حسین عرضه داشت: «سینه‌ام تنگ شده! از زندگی سیر شده‌ام! اجازه بدهید بروم و جانم را فدا کنم».

امام، عباس را نگریست و عشق به خدا، دین‌مداری، شهادت‌طلبی و ایثارگری را در سراسر وجودش دید. پس اشک در چشمان حسین حلقه زد و عباس را در آغوش گرفت. آن‌گاه فرمود: «اکنون که قصد میدان داری، برای این طفلان اندکی آب بیاور که فریاد العطش‌شان از خیمه‌ها بلند است».

سقای تشنه کامان برای اطاعت فرمان مولایش، مشک را برداشت و راهی گردید. آن شیر بیشه شجاعت چون به صف‌های متراکم سربازان نگهبان فرات رسید، بی اعتنا وارد شط فرات شد و مشک را پر از آب کرد. سپس با کف دست، آبی برداشت تا بنوشد و اندکی از تشنگی‌اش بکاهد. آب را بالا آورد و به دهانش نزدیک کرد. ناگهان تشنگی برادرش و ناله العطش کودکان حسین به ذهنش خطور کرد. پس آب زلال فرات را رها کرد و با تشنگی از شط فرات بیرون آمد و به سوی خیمه‌های حسین حرکت کرد.

این اوج مساوات و ایثار بود که عباس در روز عاشورا، به نمایش گذاشت. این رفتار علمدار والا مقام سپاه حسین در حساس‌ترین صحنه کربلا به ما می‌آموزد که در سراسر زندگی‌مان، این فرهنگ را فراموش نکنیم و همیشه همدردی و همراهی با هم‌نوعان را سرلوحه زندگی خود قرار دهیم.

سقای تشنه کامان به جنگ پرداخت؛ با دستی شمشیر می‌زد و با دستی دیگر از مشک محافظت می‌کرد. دشمن که از روبه رو شدن با او هراس و وحشت داشت، او را از پشت نخل‌ها آماج تیر و نیزه و شمشیر قرار داد و از پس و پیش و راست و چپ، بدو حمله کردند. عباس می‌جنگید و دفاع می‌کرد تا مشک را سالم به خیمه گاه برساند. دشمن، دست راست و چپ او را قطع کرد و مشک را آماج بارانی از تیر قرار داد. آب مشک بر زمین ریخت. ظالمی دیگر، عمودی آهنین بر فرق مبارکش زد که عباس از اسب به روی زمین افتاد و در همین حال، حسین را فرا خواند. امام خود را به بالین عباس رسانید و با اشک روان برادر را بدرقه کرد و عباس به ابدیت پیوست.<sup>۱</sup> آفرین بر عباس و مواسات او، آفرین بر عباس و ایثار او، آفرین بر عباس و وفاداری او، آفرین بر عباس و ادب او ....

۱- سحاب رحمت، ج ۲.

## دعوت از یاران

زمانی که امام حسین علیه السلام به کربلا رسید، نامه‌ای به حبیب بن مظاهر نوشت و در آن افزود: «... یا حبیب! تو از نزدیکی من به رسول خدا آگاهی و بهتر و بیشتر از دیگران، ما را می‌شناسی. از سوی دیگر، تو درد آشنا و غیرت‌مندی. پس یاری خود را از ما دریغ نکن. جدّم رسول خدا در قیامت قدردان تو خواهد بود...».

چون نامه امام به دست حبیب رسید، از ترس مأموران عبیداللّه بن زیاد، خود را به مریضی زد و در میان افراد قبیله‌اش چنین وانمود کرد که دیگر پیر شده است. حبیب این گونه سخن می‌گفت تا تصمیم درونی او فاش نشود و از خطر عبیداللّه در امان بماند. روزی همسر حبیب به او گفت: «مرد! پاسخ پیامبر را چه خواهی داد؟ اینک، حسین تو را برای یاری می‌طلبد، بهانه می‌آوری؟» سپس اشک‌هایش جاری شد و روسری خود را از سر برداشت و گفت: «اگر چنین است، مثل زنان در خانه بنشین و خانه‌داری کن». آن‌گاه آهی از دل آتشین خود برکشید و گفت: یا ابا عبدالله! ای کاش مرد بودم و اجازه جهاد داشتم و به یاری تو می‌شتافتم».



حبیب چون این احساس پاک را از زنش دید، گفت: «نگران مباش. من به سوی حسین خواهم رفت و این محاسن سفیدم را با خون خود رنگین خواهم کرد. این سخنان نیز که در میان خویشانشم شایع کرده‌ام، برای در امان ماندن از خطر جاسوسان عبیدالله بن زیاد بود». باری، حبیب شبانه از کوفه خارج شد و همراه غلام خویش به کربلا رفت. وی در روز عاشوا، در رکاب مولایش حسین، عاشقانه به مقام والای شهادت نایل گشت.<sup>۱</sup>

۱. سیمای امام حسین علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۰۵.

### نفی نژادپرستی

جون، غلام سیاه ابودرغفاری بود که پس از مرگ ابودر، سعادت خدمت‌گزاری امام مجتبی علیه‌السلام را یافت و پس از شهادت آن حضرت، خدمت‌کاری امام حسین علیه‌السلام را برگزید و همراه ایشان راهی کربلا شد. چون روز عاشورا فرا رسید، جون به حضور پیشوای خویش شرفیاب شد و برای جنگ با دشمن، اجازه خواست. حسین چون نگاهش به جون افتاد، فرمود: «ای جون! نزد ما بودی که بهتر زندگی کنی. اکنون خود را گرفتار مکن. تو آزادی، به هرکجا که می‌خواهی، برو».

رادمرد سیاه در حالی که قطره‌های اشک بر صورتش جاری بود، روی پاهای حسین افتاد، آن را بوسید و گفت: «ای پسر رسول خدا! وقت آسایش و امنیت در کنار شما بودم و از الطاف شما برخوردار. حال که در تنگی و سختی افتاده‌اید، دست از شما بردارم؟ هرگز چنین نخواهم کرد». او هم چنان اصرار می‌کرد و می‌گفت: «ای پسر پیغمبر! رنگ من سیاه است، بوی خوشی ندارم و از خاندان شریفی نیستم. کرم کن و بر من منت گذار و بهشت را به من ارزانی بدار تا رنگم سپید گردد و خوش‌بو شوم و شرافت یابم. به خدا سوگند! از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خود را با خون‌های پاک شما آمیخته سازم». هنگامی که امام به جون، اجازه نبرد داد، وی رهسپار کوی شهادت گردید و به جنگ پرداخت تا به مقام رفیع شهادت نایل شد. پس از شهادت جون، حسین را دیدند که سر جون را در دامن خویش گرفته است و می‌فرماید: «الهی! جون را سپید و خوش‌بو گردان و با خوبان محشورش بدار و میان او و آل محمد، جدایی میانداز».<sup>۱</sup>

در مکتب حسین که همان مکتب شهادت است، گوناگونی نژاد و ملیت راه ندارد، بلکه آن‌چه در بزم شهادت جای دارد، ماهیت و اصالت انسانی است که بالاتر از نژاد و قومیت قرار دارد. شهادت، درآمدن به رنگ عشق و فداکاری در راه خدا و از خواسته خود چشم پوشیدن است. بزم عشقی که امام حسین علیه‌السلام گسترده بود همه‌گونه شهید داشت؛ چون میان سیاه و سفید، عرب و عجم، پارس و ترک، تفاوت و دوگانگی نبود از دیگر یاران امام حسین علیه‌السلام که به مقام شهادت نایل آمد، فردی به نام اسلم است. اسلم از ترکان بود و در خدمت حسین قرار داشت. وی نسبت به مولایش آن قدر وفادار بود که هرگز از وی جدا نشد و در کربلا نیز در کنار مولا و مقتدایش ماند. چون روز عاشورا فرا رسید، اسلم هم مانند دیگر اصحاب، اذن نبرد با دشمن گرفت و پیکار کرد و پس از مبارزه بر زمین افتاد. در حالی که رمقی در تن او باقی نمانده بود و آخرین نفس‌هایش را می‌کشید، مولایش حسین را دید که سرش را در آغوش گرفته و صورت بر صورتش نهاده است. لبخند زیبایی بر لب‌های اسلم نقش بست و گفت: «کیست [اکنون] مانند من که پسر پیغمبر، گونه‌اش را به گونه او گذارد، سپس جان دهد.» در این لحظه، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و روحش به سوی بهشت برین پر کشید.<sup>۲</sup>

۱. پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۳۵۴.

۲. پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۳۵۴.

### عاشق‌پروری

جُناده انصاری به همراه همسر و تنها پسرش عمرو در کربلا، حضور داشت. او در نخستین حمله سیاه یزید به شهادت رسید و در گروه نخستین شهیدان قرار گرفت که اینان پیش قراولان سپاه حسین در بهشت بودند. عمرو پسر جُناده، جوانی نوحاسته بود که یازده سال بیشتر نداشت. پس از شهادت پدر، مادرش به او گفت: «فرزندم! برخیز و به دنبال پدر برو.» فرزند اطاعت کرد و شمشیری به دست گرفت. سپس خدمت امام حسین علیه‌السلام رفت تا اجازه نبرد بگیرد. ولی امام به او اجازه نداد. عمرو اصرار کرد و امام فرمود: «تو جوانی و پدرت کشته شده‌است. تو نباید کشته شوی، شاید مادرت راضی نباشد». امام با این کار، به مراعات حال مادرش می‌اندیشید. عمرو گفت «مادرم دستور داده‌است به میدان بروم و خودش لباس رزم بر تنم کرده‌است.» اصرار او نتیجه داد و عمرو به سوی میدان جنگ رفت و به شهادت رسید. یزیدیان، سر او را از تن جدا کردند و به سوی سپاه امام انداختند. مادرش که در کنار میدان حضور داشت، به سوی سر دوید، آن را برداشت و بوسید و خطاب به آن چنین گفت: «چه نیکو جهاد کردی پسر! ای شادی قلبم، ای نور چشمم!» سپس سر را به سوی سپاه یزید انداخت و گفت: «هدیه‌ای را که در

راه خدا داده‌ام، پس نمی‌گیرم». زن فداکار دیگر ارمغانی نداشت که تقدیم حسین کند، شوهر را تقدیم کرده‌بود و سر پسر عزیزش نیز جلو چشمش قرار داشت. پس تصمیم گرفت خود را نیز فدا سازد. از این‌رو، ستون خیمه‌اش را از جا برکند و روانه میدان شهادت گردید. حسین که او را می‌نگریست، فرمان بازگشت داد. آن زن اطاعت کرد و به جانب خیمه‌ها بازگشت. ۱.

۱. تنقیح المقال، علامه مامقانی، نجف، چاپ مرتضویه، ۱۳۵۲ ق، ج ۲، ص ۳۲۷.

### عشق به رهبر

در نیمه‌های شب عاشورا، امام حسین علیه‌السلام از خیمه‌ها بیرون آمد و در اطراف خیمه‌ها گشتی زد تا پستی و بلندی‌های میدان جنگ را بررسی کند. در این هنگام، نافع بن هلال - از یاران آن حضرت - که متوجه شد امام به تنهایی در اطراف خیمه‌ها می‌گردد، برای پاسداری از جان آن حضرت، به دنبال ایشان راه افتاد. حضرت متوجه او شد و از وی پرسید: «ای نافع! چرا بیرون آمده‌ای؟» نافع گفت: «چون دیدم به تنهایی گشت می‌زنید، نگران شدم و ترسیدم که از جانب دشمن آسیبی به شما برسد». امام فرمود: «نگران مباش، بیرون آمدن و گشت زدن من برای این بود که تپه‌ها و گودال‌های اطراف را بررسی کنم تا مبادا دشمن از آن‌ها برای دفع حمله‌های ما استفاده کند و از پشت، به خیمه‌ها حمله‌ور گردد».

امام در حالی که دست نافع را در دستش گرفته بود، فرمود: «امشب همان شب موعود است و این وعده‌ای است که هرگز در آن خلافتی نیست». سپس رشته کوه‌هایی را که در پرتو مهتاب از دور دیده می‌شد، به نافع نشان داد و فرمود: «ای نافع! آیا میل نداری از میان این کوه‌ها بگذری و از این تاریکی شب استفاده کنی و خودت را از ورطه مرگ، نجات دهی؟» با شنیدن این جمله، نافع خودش را روی پاهای آن حضرت انداخت و گفت: «مادرم به عزایم بنشیند، من این شمشیر و اسبم را به هزار درهم خریده‌ام. سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است، میان من و تو جدایی نخواهد افتاد تا هنگامی که این شمشیرم کند شود و اسبم خسته گردد و خونم را در راه تونثار کنم و جانم از بدن خارج شود». ۱.

شگفت از این یاران که چگونه شیفته جانبازی در راه امام حسین علیه‌السلام شده‌اند و در اندیشه پشتیبانی از پیشوای خویش هستند.

۱. قصه کربلا، ج ۱، ص ۲۵۴.

### دعا به سالمند مجاهد

انس بن حارث کاهلی، پیرمردی بود که در جنگ بدر و حنین شرکت کرده بود و از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به شمار می‌رفت. وی در روز عاشورا آماده جان‌فشانی در راه امام حسین علیه‌السلام شده بود. از این‌رو، به محضر امام رفت و از وی اجازه نبرد خواست. حضرت به او اجازه داد. این پیر مرد روشن ضمیر با شور و شغف تمام، عمامه‌اش را از سر باز کرد و به کمرش بست.

وقتی حسین، انس را در چنین حالتی دید، منقلب شد و اشک از دیدگان مبارکش بر گونه‌های زیبایش سرازیر گردید. سپس دست به دعا برداشت و فرمود: «خدا! جهاد و تلاشش را پاداش بزرگ ببخش». پیرمرد در میدان جنگ، رزمی جسورانه و نبردی پرشور از خود نشان داد و پس از کشتن عده‌ای از سپاه دشمن، از پای درآمد و به مقام شهادت نایل آمد و به ملکوت اعلی پیوست. ۱.

۱. انصار الحسین علیه‌السلام، مهدی شمس‌الدین، تهران، انتشارات درسه بعثت، ۱۴۰۷ ق، ص ۶۰.

### غیرت دینی

امام حسین علیه‌السلام در نخستین خطبه خود در کربلا، مردمان را مخاطب قرار داد و با فرا خواندن آنان به نشان دادن غیرت دینی فرمود: «آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل دوری نمی‌شود؟ در این صورت، شایسته است که مؤمن لقای پروردگارش را بخواهد و در چنین شرایطی، من مرگ را جز خوشبختی نمی‌دانم و زندگی با ستم‌کاران را جز بدبختی و ذلت نمی‌بینم». ۱.

وجود مبارک حضرت عباس علیه‌السلام در مکتب امام حسین علیه‌السلام، زیباترین جلوه غیرت دینی است. آن والا علمدار سپاه امام که هنگام قطع شدن دست راستش، شمشیر به دست چپ گرفت، چنین فرمود: «به خدا سوگند! اگر دست مرا ببرید، هرگز از حمایت دینم دست برنمی‌دارم و از پیشوای راستین خود که فرزند پیامبر پاک امین است، دست نمی‌کشم». ۲.

این نمونه زیبایی از غیرت دینی است که در نگاهبانی دین از آفت‌ها و کوشش برای حفظ و ترویج آن، درخشندگی خاصی دارد.

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۴.

۲. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۰۴.

## شهادت طلبی

در میانه راه کربلا، دیدگان امام حسین علیه‌السلام به خواب کوتاهی رفت. چون برخاست، فرمود: «از خداییم و به سوی خداوند برمی‌گردیم و حمد وستایش مخصوص پروردگار جهان است.» فرزندش علی اکبر که دنبال پدر می‌رفت، با عجله پرسید: «پدر جان! این استرجاع و حمد خدا برای چه بود؟» امام نگاهش را به نگاه علی دوخت و فرمود: «لحظه‌ای خواب مرا در ربود، سواری را دیدم که می‌گفت: این مردم می‌دوند و مرگ از پی ایشان دوان است. پس دریافتم که جانمان را به شهادت رحیل می‌دهد.» دوباره علی لب به سخن گشود و گفت: «مگر ما بر حق نیستیم؟» حسین پاسخ داد: «آری، پسر! سوگند به آن که جانمان در دست او و بازگشتمان به سوی اوست، ما بر حق هستیم.» علی دوباره پرسید: «پس چه باک از مرگ، وقتی که ما بر حق باشیم؟» از این کلام با صلابت و زیبایی پسر، لبخندی شیرین بر لب‌های پدر نقش بست و فرمود: «خداوند، بهترین پاداش یک پدر به فرزند را به تو عنایت کند، ای روشنایی چشم من!»<sup>۱</sup>

این فرهنگ شهادت است که از جانب کسی که در دامن حسین پرورش یافته است، برای تمام انسان‌ها بیان می‌شود. چون انسان بر حق باشد و از حقیقت دفاع کند، او را ترسی نیست که در این مسیر، جانش را فدا کند و به شهادت برسد؛ زیرا فدا کردن جان در راه حق، رسیدن به زندگی جاودانه است.

۱. علی‌الاکبر، عبدالرزاق المقوم، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق، ص ۹۴.

## تربیت دینی یادگار برادر

شب عاشورا پس از آن که امام، وفاداری اصحاب خویش را دید، خطبه‌ای خواند و همه افراد را به شهادت بشارت داد. قاسم جوان که سخنان عمو و نوید شهادت را شنید، به فکر فرو رفت که آیا او هم در شمار شهیدان فردا خواهد بود؟ این پرسش هم‌چنان در ذهنش تکرار می‌شد و چون عقده‌ای بزرگ، راه گلویش را بسته بود. دیگر سخنان حسین تمام شده بود که ناگهان قاسم از جا برخاست و گفت: «عموجان! آیا من هم فردا کشته می‌شوم و سعادت والای شهادت نصیب من می‌گردد؟» امام لبخندی زد و فرمود: «ای فرزندم! مرگ در نظر تو چگونه است؟» قاسم با استواری و صلابت تمام گفت: «مرگ نزد من از غسل شیرین‌تر است.» حضرت فرمود: «پس ای فرزندم بدان که تو نیز شهید خواهی شد» قاسم هنگامی این سخن را می‌گوید که هنوز پانزده بهار از عمرش نگذشته بود. باری، این مکتب حسین است که این چنین به انسان‌ها درس شهادت می‌آموزد. حسین تنها عمومی وی نبود، بلکه پدر و آموزگار او نیز به شمار می‌رفت. آری جان قاسم، از حقیقت سیراب گشته بود که شهادت در مذاق او، شیرین‌تر از غسل می‌نمود. به همین دلیل، این چنین زیبا از شهادت و جان‌فشانی در راه حق استقبال کرد و به تمام جوانان پیرو مکتب حسین، درس شهادت آموخت.

## پیشوای شهیدان

وقتی امام حسین علیه‌السلام در میانه راه و در یکی از منزل‌گاه‌ها با لشکر حرّ برخورد کرد، لشکریان حر از حرکت آن حضرت به سوی کوفه جلوگیری کردند. حرّ پیش آمد و به عنوان هشدار به حضرت گفت: «من به شما هشدار می‌دهم که اگر دست به شمشیر برید و جنگی را آغاز کنید، صد در صد کشته خواهید شد.» این جمله، حسین را برافروخت. از این‌رو، حضرت گفت: «آیا مرا از مرگ می‌ترسانید؟ مگر جز کشتن من، کاری از شما ساخته است. بدانید که من به سوی مرگ خواهم رفت؛ زیرا مرگ برای جوان‌مرد، عیب و ننگ نیست، در صورتی که هدفش، حق و معتقد به اسلام باشد و بخواهد با ایشان از مردان نیک، حمایت کند و با خیانتکاران، مخالفت ورزد و از دشمن خدا دوری گزیند. پس اگر من در این راه، کشته شوم و شهید گردم، پشیمانی ندارم و اگر زنده بمانم، مورد سرزنش نخواهم بود.»<sup>۱</sup>

۱. قصه کربلا، ص ۱۹۵.

## دعوت از مجاهدان

سال شصت هجری بود که زُهیر بن قین به همراه چند تن از کسان خود، مناسک حج را به جا آورد. کاروان کوچکی که زُهیر، کاروان سالار آن بود، از خانه خدا به سوی خانه خویش بازمی‌گشت. زُهیر نیز چنین می‌پنداشت که به سوی خانه‌اش باز می‌گردد، ولی باید گفت که سرنوشت چنین نبود. زُهیر از خانه خدا به سوی خدا می‌رفت، در حالی که خود، آگاه نبود. زُهیر که پیشینه دوستی با حسین را نداشت، برای هم منزل

شدن با کاروان بزرگ امام حسین علیه السلام رغبتی نشان نمی‌داد. اگر کاروان حسین، در منزلی فرود می‌آمد، کاروان زهیر از آن جا می‌گذشت و به منزل بالاتری می‌رفت. به طور کلی، او با تمام قدرت می‌کوشید تا با امام حسین علیه السلام روبه‌رو نشود و چهره به چهره نگردد. البته این موقعیت اجتماعی زهیر بود که چنین ایجاب می‌کرد؛ زیرا او از هواداران عثمان بود و از یاران دستگاه حاکم به شمار می‌رفت. با این حال، وی حسین را به خوبی می‌شناخت و برای خاندان علی، احترام ویژه‌ای قایل بود. بیابان خشک و گرم عربستان با منزل‌گاه‌های دور و درازش، گاه کاروانیان را مجبور می‌کرد در منزلی که رغبتی نداشتند، فرود آیند و این بود که کاروان کوچک زهیر نیز مجبور شد در محلی فرود آید که کاروان حسینی فرود آمده بود.

آری، این جا سرزمین و منزل‌گاهی است که از عثمانی، علوی آفرید و از یزیدی، حسینی ساخت. چه منزل‌گاه خوبی که روح انسان‌ها را حیات بخشید و زنگار دل‌ها را از بین برد و آن‌ها را سفید و نورانی کرد. به راستی چه موقعیت‌ها و مکان‌های شایسته‌ای در مسیر زندگی انسان قرار می‌گیرد که چنین گران قدر و پر ارزشند. خیمه‌های زهیریان درجایی زده شد که سراپرده‌های حسینیان در کنار آن بود. امام حسین علیه السلام، زهیر را خوب می‌شناخت و می‌دانست که او فردی جوان‌مرد و سرشناس و تواناست. پس حیف است که او با همه این شایستگی‌ها از جمع انسان‌های وارسته دور بماند و در کنار افرادی چون بنی‌امیه قرار گیرد. باری، سزاوار نیست که گوهری گران‌بها در ویرانه‌ها و ظلمت‌کده‌ها جای گیرد؛ در حالی که می‌تواند در کمال زیبایی بدرخشد.

زهیر در خیمه‌اش نشست و با بستگانش سرگرم غذا خوردن بودند که ناگهان فرستاده و پیک حسین پدیدار شد، سلام کرد و گفت: «زهیر! ابوعبدالله حسین بن علی تو را می‌خواهد». اکنون زهیر از آن چه می‌ترسید، با آن روبه‌رو شده بود و از شدت وحشت نمی‌توانست سخنی بر زبان بیاورد. وی سخت متحیر ماند؛ زیرا چنین وضعی را پیش‌بینی نکرده بود.

زهیر چه کند آیا به سوی حسین رود و مسیر نورانی او را برگزیند و به همه یزیدیان و ظلمت‌ها و بدی‌ها پشت کند یا پیام حیات‌بخش حسین را نادیده بگیرد و از فرمان او سرپیچی کند و هم‌چنان بی‌تفاوت باشد؟ سکوتی عمیق، حاضران را فرا گرفت و غذا خوردن فراموش شد. قاصد حسین هم‌چنان ایستاده و بی‌پاسخ مانده بود. دقیقه‌ای چند، این‌گونه گذشت و زهیر از تصمیم گرفتن باز ماند.

باید نوری باشد تا زهیر را از تاریکی تحیر و دودلی نجات بخشد و تصمیم نهایی را بگیرد. حساس‌ترین ساعت‌های عمر زهیر در حال رقم خوردن است. در آن ساعتی که زهیر بر سر دوراهی مرگ و حیات، نور و ظلمت و بهشت و دوزخ قرار گرفته بود، ناگهان صدای بانویی، سکوت را شکست و قدرت تصمیم‌گرفتن را به زهیر باز گرداند و این بانو جز همسر زهیر کسی نبود.

او گفت: «زهیر! پسر رسول خدا تو را می‌خواهد و تو نمی‌روی؟! سبحان‌الله... برو و ببین که چه می‌گویند و سخنش را بشنو و بازگو». زهیر از جا برخاست و به سوی حسین روان شد. او پس از مدتی برگشت، در حالی که لبخندی بر لبانش نقش بسته، غم از چهره‌اش زدوده و گونه‌هایش شاداب گردیده بود.

دیگر ظلمت رفته و نور باز آمده بود؛ زیرا در کنار چشمه حیات، آب بقا نوشیده و اکنون باز گشته بود تا برای همیشه زندگی جاودان به دست آورد. آری، زهیر از این نسیم رحمت استفاده کرد و خود را در مسیر آن قرار داد. آفرین بر زهیر که در این موقعیت حساس، بهترین و زیباترین گزینه را برگزید و از همه یزیدیان روی گرداند. گفت: «خیمه مرا بردارید و کنار خیمه حسین برپا کنید». سپس یاران خویش را مخاطب قرار داد و گفت: «هرکس از من پیروی می‌کند، با من خواهد بود وگرنه ساعت وداع رسیده‌است». بدین صورت، زهیر خدمت حسین شرفیاب شد و در روز عاشوا، عاشقانه در رکاب حضرتش، راهی کوی شهادت گردید. ۱.

۱. پیشوای شهیدان، ج ۳، ص ۳۲۶.

## بازداشتن زنان از جهاد

عبدالله کلبی در کوفه دید که سرزمین نخیله، لشکرگاه یزیدیان شده و حکومت، مردم را در آن جا گرد آورده‌است و برای کشتن پسر پیامبر و یارانش می‌فرستد. کلبی با خود گفت: «من در جهاد با کافران کوشا بودم و اکنون پاداش جهاد با یزیدیان، از پاداش جهاد با کافران کمتر نخواهد بود». او تصمیم خود را گرفت و نزد همسرش، ام‌وهب رفت و وضع را برای او بازگفت. ام‌وهب شوهرش را تحسین کرد و گفت: «درست

می‌اندیشی و به حقیقت رسیده‌ای. خدا تو را راهنمایی کرده‌است که این چنین به حقیقت رسیده‌ای. به یاری حسین بشتاب و مرا نیز با خود ببر».

شبانگاه، زن و شوهر از کوفه خارج شدند. شب‌ها راه می‌رفتند و روزها خود را پنهان می‌کردند تا این که در کربلا به محضر حسین شرفیاب شدند. بامدادان روز شهادت، پس از آن که تیرباران سپاه یزید پایان یافت و عده‌ای از یاران حسین به شهادت رسیدند، سالم؛ غلام امیر کوفه و یسار؛ غلام پدرش به میدان آمدند و مبارز طلبیدند. حبیب و بریر، دو سرباز پیر امام، برای نبرد با آن دو، آماده شدند، ولی امام حسین علیه‌السلام اجازه نداد.

کلبی از جای برخاست و اجازه نبرد خواست. امام حسین علیه‌السلام به سراپای کلبی و اندام مردانه‌اش نگاهی کرد. مردی را دید رشید و گندم‌گون، با قامتی رسا و ساعدی نیرومند و شانه‌هایی پهن. امام به وی اجازه داد. کلبی به میدان رفت و در برابر آن دو قرار گرفت. آنان پرسیدند: «تو کیستی؟» کلبی نسبش را گفت. گفتند: «ما تو را نمی‌شناسیم. بگو زهیر یا حبیب یا بریر برای جنگ با ما بیایند!» کلبی گفت: «شما نمی‌خواهید با مرد عادی بجنگید؟! با کسی می‌خواهید بجنگید که بهتر و برتر باشد!» آن گاه به یسار که پیش روی سالم قرار داشت، حمله کرد و او را کشت. در آن حال، سالم از پشت سر به وی حمله کرد. یاران حسین که ناظر این جنگ بودند، فریاد زدند: «سالم را دریاب!!» کلبی توجهی به سالم نکرد و کار یسار را پایان داد، ولی وقتی سالم، شمشیر خود را بر سر او فرود آورد، کلبی دست چپش را سپر سر خود کرد. در این هنگام، شمشیر سالم فرود آمد و انگشت‌های کلبی، آن رادمرد دلاور را جدا کرد. کلبی که از کار یسار، فراغت یافته بود، به سوی سالم رفت و وی را نیز کشت و به خیمه‌گاه بازگشت.

ام‌وهب، همسر باوفای وی، ستون خیمه را از جای کند و به سوی شوهرش رفت و گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد. از پاکیزگان و خاندان محمد، دفاع کن». سپس خواست با سلاح چوبین خود به میدان رود و جهاد کند و کشته شود. کلبی همسرش را از این کار بازداشت و او را نزد بانوان حرم بازگرداند، ولی زن، دامان شوهرش را گرفته بود و بر جنگیدن اصرار می‌کرد.

کشمکشی میان زن فداکار و شوهر مجروح و خون‌آلود درگرفت و کلبی نتوانست همسرش را که قلبش از عشق به شهادت آکنده شده و به این امید به کربلا آمده بود، به خیمه‌ها بازگرداند. امام شاهد این صحنه‌ها بود، پیش آمد و به کمک کلبی شتافت و به ام‌وهب فرمود: «که پیش زن‌ها برو و با آنان باش. کشتن و کشته شدن برای زنان نیست». ام‌وهب نیز اطاعت کرد و به خیمه‌ها برگشت. کلبی دوباره به میدان نبرد رفت و دلیرانه به مبارزه پرداخت تا به شهادت رسید. هنگامی که همسرش از شهادت وی آگاه شد، از خیمه‌ها بیرون دوید و خود را بر سر کشته شوهر رسانید و بر بالین شوهر نشست. خاک و خون را از چهره شوهر می‌زدود و می‌گفت: «بهشت بر تو گوارا باد. از آن خدایی که بهشت را نصیب تو کرد، می‌خواهم که مرا نیز با تو همراه سازد تا از تو جدا نشوم.» دعایش به اجابت رسید؛ در حالی که وی بر کشته شوهر می‌گریست، شمر به غلامش، رستم گفت: «سر این زن را با گرز بکوب!!» رستم، گرز خود را بر سر زن فرود آورد و او را کشت ۱ و بدین صورت ام‌وهب نیز شهید شد، ولی به فرمان امام حسین علیه‌السلام جهاد نکرد و سلاخی نداشت.

حسین فرمود: «جهاد سرخ برای زن نیست... جهاد زن، انسان‌سازی است. وی باید مجاهد‌پرور باشد. جهاد زن شوهرداری و مادری است.

شوهرداری برای زن مانند جهاد سرخ برای مرد است و هر دو فداکاری است».

۱. پیشوای شهیدان، ج ۱، ص ۳۴۸

۲. همان، ج ۳، ص ۱۹۳.

## زمزمه‌های هدایت‌گر

در شب عاشورا، هنگامی که گروهی از سپاهیان عمرسعد بر خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام گذر کردند و زمزمه‌های دل‌نواز آنان و آهنگ قرآن اصحاب حسین را شنیدند، عنان از کف دادند و ساعتی بدان ناله‌ها و زمزمه‌های دل‌پذیر گوش دادند. ناله سوزنده اثر کرد و شمع شهادت، دل‌های سیاه و تاریک آنان را به یکباره روشن ساخت و در لحظه‌ای به یاد ماندنی تصمیم گرفتند از سپاه یزید دست بکشند و به جمع سپاه حسین درآیند. چون بامداد روز عاشورا رسید، همان مردان نیز سعادت والای شهادت یافتند. ۱

چه نیکوست که انسان، عشق حسینی را با سیره و اخلاقش درآمیزد، حسینی‌وار و چون پروانگان ملکوتی، جهان هستی را بدرود گوید. این گونه بادا!!

۱. همان.

## کتاب نامه

- ۱ - ابن طاووس، علی بن موسی؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، قم، انتشارات انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
- ۲ - اربلی، عیسی بن ابی الفتح؛ کشف الغمه فی معرضه آل ائمه علیهم السلام، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۴
- ۳ - اسماعیلی، عباس؛ سحاب رحمت، قم، انتشارات مسجد جمکران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
- ۴ - اصفهانی، عمادالدین؛ تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۳
- ۵ - امین، سیدمحسن؛ اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
- ۶ - ابی مخنف، لوط بن یحیی؛ وقعة الطف، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ق.
- ۷ - بابازاده، علی اکبر؛ سیمای امام حسین علیه السلام، قم، انتشارات دانش و ادب، چاپ اول، ۱۳۸۰
- ۸ - پژوهشکده باقرالعلوم؛ فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، علی مؤیدی، قم، انتشارات معروف، چاپ دوم، ۱۳۷۸
- ۹ - حایری، شیخ محمد مهدی؛ معالی السبطين، بیروت، مؤسسه النعمان، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۰ - حایری یزدی، محمدحسن؛ داستان‌هایی از زندگانی امامان شیعه، مشهد، انتشارات آستان قدس، چاپ دوم، ۱۳۸۰
- ۱۱ - شریعت‌زاده خراسانی، محمود؛ در سایه اولیاء خدا، قم، انتشارات دارالصادقین، چاپ اول، ۱۳۷۸
- ۱۲ - شمس‌الدین، مهدی؛ انصار الحسین علیه السلام، تهران، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۳ - شوشتری، شیخ جعفر؛ الخصائص الحسینیة، قم، انتشارات دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۳۷۵
- ۱۴ - صافی گلپایگانی، لطف‌الله؛ پرتوی از عظمت حسین علیه السلام، قم، انتشارات حضرت معصومه، چاپ اول، ۱۳۷۹
- ۱۵ - صفی، سید محمد؛ زندگانی امام حسین علیه السلام، قم، انتشارات اهل بیت، چاپ سوم، ۱۳۷۵
- ۱۶ - صدر، سیدرضا؛ پیشوای شهیدان، قم، انتشارات سازمان تبلیغات، چاپ سوم، ۱۳۷۹
- ۱۷ - صفایی حایری، عباس؛ تاریخ سیدالشهدا علیه السلام، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۷۹
- ۱۸ - طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری، قاهره، انتشارات دارالمعارف، چاپ چهارم، ۱۹۷۹ م.
- ۱۹ - علامه مامقانی؛ تنقیح المقال، نجف، انتشارات مرتضویه، چاپ اول، ۱۳۵۲ ق.
- ۲۰ - غفاری، محسن؛ سیره امام حسین علیه السلام، تهران، انتشارات آزادی، چاپ دوم، ۱۳۷۴
- ۲۱ - قمی، شیخ عباس؛ منتهی الآمال، قم، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۴
- ۲۲ - کمره‌ای، خلیل؛ عنصر شجاعت، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ق.
- ۲۳ - مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.
- ۲۴ - \_\_\_\_\_؛ تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام، قم، انتشارات سرور، چاپ سوم، ۱۳۷۵
- ۲۵ - محدثی، جواد؛ پیام‌های عاشورا، قم، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، چاپ اول، ۱۳۷۷
- ۲۶ - \_\_\_\_\_؛ خون خدا، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ نهم، ۱۳۷۹
- ۲۷ - مدرس بستان آبادی؛ محمدباقر، شخصیت حسین علیه السلام قبل از عاشورا، تهران، دارالکتاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰
- ۲۸ - مقرر، عبدالرزاق؛ علی اکبر، قم، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
- ۲۹ - \_\_\_\_\_؛ مقتل الحسین علیه السلام، قم، مکتبه بصیری، چاپ پنجم، ۱۳۹۴ ق.
- ۳۰ - نجمی، محمدصادق؛ سخنان حسین بن علی علیه السلام از مدینه تا کربلا، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ هشتم، ۱۳۷۸
- ۳۱ - نظری منفرد، علی؛ قصه کربلا، قم، انتشارات سرود، چاپ اول، ۱۳۷۵.